

چشم به دست غرب، نسخه برای شرق (غرب از نگاه احسان نراقی)

محسن خلیلی*

چکیده

فهم و شناخت مقوله غرب و جنبه‌های تکنیکی و فراتکنیکی آن، ایرانیان را وادار به موضع‌گیری کرده است. عده‌ای غرب را با تمامی جنبه‌هایش پذیرفته‌اند، عده‌ای فقط تکنیک غربی را مقبول دانسته‌اند و برخی نیز به شیوه اقتباس تلطیف‌شده معتقد بوده‌اند، به این معنا که می‌توان غرب را دوپاره کرد و بخش‌های مقبول آن را پذیرفت و قسمت‌های مردود آن را به درون راه نداد. در این مکتوب با طرح شش مفهوم؛ «الگوی چیره»، «سمت و سوی نقد و سنجش‌گری»، «ابزار تحول»، «شیوه تحول»، «پذیرفتنی‌ها» و «ناپذیرفتنی‌ها» موضع‌گیری‌های گوناگون احسان نراقی دربارهٔ مدرنیته و غرب به بررسی و نقد کشانده شده است. نگارنده چنین فرض کرده که احسان نراقی مشکله ایرانیان را به خوبی شناخته، اما در روند درمان‌یابی به ناچار مانند خیلی کسان دیگر از غرب استمداد کرده و بهترین شیوه تحول مشرق‌زمین را تلطیف غرب همراه با تکریم شرق دانسته است. درمان‌طلبی و دردشناسی او مبتنی بر شیوه تنقید خودی - تحیب دیگری به همراه تحیب خودی - تنقید دیگری است. اما فرجام کار، احسان نراقی یک شرقی غرب‌ستیز است که خصومتش را با غرب هم از درون مقوله مدرنیته فرامی‌گیرد و هم با تکنیک‌های مدرن آن را گسترش می‌دهد. اشتباه شناخت‌شناسانهٔ احسان نراقی آن بوده که نقد پیشرفته و دقیق

جامعه پسا صنعتی مدرن را دربارهٔ جامعه پیشاصنعتی غیرمدرن به کار می‌بسته است. در حقیقت ستیز نراقی با غرب نه از سر همدلی با شرق، بلکه نوعی دنباله‌روی مغفولانه و وارونه از غرب باوری - غرب‌پذیری روزگار مشروطیت بوده است.

مقدمه

فهم مقوله غرب نزد ما شرقیان به همان اندازه دچار کاستی و کژی است که شناخت مقوله شرق نزد غربیان. در میان شرقیان، ایرانیان به دلیل‌هایی چند، که برخی ریشه در تاریخ دارند و برخی ریشه و دنباله خود را تا روزگاران اسطوره‌ای و افسانه‌ای کشانده‌اند، در فهم غرب و غرب‌شناسی دچار کاستی‌هایی شده‌اند که بیرون رفتن از دایرهٔ سرگشتگی و گم‌گشتگی حاصل از آن، اندکی طاقت‌فرسا و بیش از آن، ناممکن می‌نماید. چنین بوده که ایرانی در برابر مقولهٔ غرب موضع‌گیری‌هایی چند داشته اما همگی به یک چهرهٔ ساختگی در غلتیده‌اند. در واقع آن‌چه اتفاق افتاده آن است که ما نه غرب را شناخته و نه درک کرده‌ایم بلکه فقط با آن روبه‌رو شده، گاهی اعراض و گاهی تقرب حاصل کرده‌ایم بدون آن‌که بدانیم از چه چیزی روی گردانیده و به چه چیزی علاقه‌مند شده‌ایم. به دلیل وجود فهم و شناخت ناقصی که آن را غرب‌شناسی وارونه می‌توان نام نهاد، ایرانیان قائل به دو چهره برای غرب شده‌اند: یکی وجه ملموس، محسوس و قابل اندازه‌گیری غرب که به آن نوسازی (مدرنیزه‌شدن) گفته می‌شود و از درون آن زیر - مقوله‌هایی با نام شهرنشینی، صنعتی‌شدن، رسانه‌های همگانی، افزونی سطوح تولید و مصرف کالا و به‌طور خلاصه وجوه مادی تحول برون تراویده است؛ و دیگری وجه نامحسوس، کیفی و محتوایی غرب که آن را نوگرایی و مدرنیته می‌نامند و از درون آن زیر - مقوله‌هایی با عنوان انسان‌باوری، جهان‌باوری همسان‌شده، باور به اندیشهٔ ترقی و خردباوری، بیرون افکنده شده است. مدرنیزه‌شدن و مدرنیته دو روی سکه غرب جدید هستند که هم برپایهٔ فرآیندهای انباشتنی مادی و ملموس و هم معنایی و نامحسوس شکل گرفته‌اند. فهم دنیای سکولار، عرفی‌کردن امور قدسی، ناسیونالیسم، تعریف جدید از عقل، مفهوم ترقی، فردگرایی، علم‌باوری و برابری حقوقی در گرو فهم تکنیک‌های مدرن و ابزارهای توسعه و پیشرفت است. بنابراین کوشش در راه درافکندن سامانه خردورزانه و براندازی منتقدانه گذشته‌اندیشی که همهٔ هستی و کیان غرب مدرن محسوب می‌شود، در گرو شناخت مقوله تکنیک و فراتکنیک است. اما به‌خوبی باید

دقت کرد که نمی‌توان با چشم غیرغربی «مدرنیته» را فهمید بلکه فقط می‌توان «مدرنیزه‌شدن» را دید. از آن‌جا که تکنیک دوره مدرن را نمی‌توان از فزاتکنیک‌های مدرنیته تفکیک کرد، بنابراین فهم جداگانه از دو مقوله مدرن، منجر به گسستگی شناخت غرب و انشقاق و انکسار در شناخت دوره مدرن می‌شود. ناگفته نماند که ما شرقیان دربارهٔ غرب کم و بیش می‌توانیم فهم عینی (و نه فهم درایتی) پیدا کنیم. در تعیین دیدن تکنیک‌های غربی و حتی بهره‌وری از آن ممکن، اما درایت تفهم فزاتکنیک‌های مدرن ناممکن است.

چارچوبه نظری

شرقیان به‌طور عام و ایرانیان به‌طور خاص به دلیل‌های تاریخی نتوانستند از غرب گریزان شوند، به‌ناچار باید غرب را می‌شناخته، در برابر آن موضع می‌گرفتند. از آن‌جا که شرق عبارت از غرب نبود، بنابراین شرقیان با آن به‌مثابه یک عامل «بیرونی» یا «دیگری» برخورد کرده، در برابر آن باز هم از سر بی‌چارگی سه‌گونه موضع گرفتند: یا به شیوه‌ای غرب‌باورانه به پذیرش بی‌قیدوبند و بی‌چون و چرای وضع «دیگری» پرداخته، به‌نوعی خود حقیر پندارانه و از باب درمان، خود را در برابر غرب پنداشته، درمان از همو خواستند. این گرایش درست‌پذیرانه، تفاوتی میان تکنیک و فزاتکنیک قائل نیست و به خود - همان دیگری‌شدن اعتقاد دارد؛ زیرا «خودی» را در حال نفی و هویت درونی را در حال اضمحلال می‌یابد؛ وضعیتی که برپایهٔ مقبولت و محبوبیت «دیگری» و مردودیت و منفوریت «خودی» شکل یافته است. گروهی دیگر غرب‌پذیرانه تنها به تکنیک گرایش یافتند و معتقد شدند که می‌توان ابزار را بدون محتوا گرفت و به‌کار برد. این گروه به شیوهٔ نیکوپنداری و شگفت‌زدگی، در برابر مقوله تکنیک به حیرت درغلطیدند اما هیچ دقت نکردند که مقوله نوسازی از نواندیشی منفک نیست. این گروه بر اثر ناهمی و بدفهمی، مدخلیت تأثیر و تأثر اندیشه و عمل را بر همدیگر نپذیرفته، معتقد بودند که می‌توان با پذیرش تکنیک، «خود» را با «دیگری» همسان کرد. اما گروه دیگری نیز بودند که افسوس غرب را به عینه می‌دیدند اما هرچیز تازه را معصوم نمی‌پنداشتند زیرا در دنیای «خودی» مقوله‌هایی پسندیده و فراموش‌ناشدنی و در دنیای «دیگری» نیز پدیده‌های نیکو و از یادرفتنی می‌یافتند و قادر نبودند از هیچ‌کدام بگذرند. این گروه، تکنیک را از باب کارآمدی و کارآیی، پذیرفتنی می‌دانستند ولی تسلیم بی‌قید و شرط را نفی می‌کردند و به شیوهٔ کمک‌گیرانه و

علاج خواهانه معتقد بودند که فزاتکنیک‌های مدرن را باید منتقدانه و از باب کمک و درمان بپذیرند ولی هم تکنیک و هم فزاتکنیک‌های دوره مدرن تنها به شرطی پذیرفتنی است که بر پایه فربهی معتقدات و درون‌مایه‌های «خودی» استوار باشد؛ زیرا می‌توان پدیده‌هایی را از بن‌مایه‌های مقوله «دیگری» پذیرفت منوط به آن‌که با محتویات مقوله «خودی» آمیخته شود و شیوه‌ای مقبول پدید آورد. بنابراین گروه سوم مدرن‌سازی را مقبول، مدرن‌گرایی را نامقبول و مدرن‌پذیری را همزاد با تنقید، تلطیف و تلفیق، ترکیب و انتخاب، پذیرفتنی می‌دانستند. پاسخ به این پرسش را که احسان نراقی را به کدام گروه می‌توان متعلق دانست، به متن اصلی مکتوب وامی‌نهیم اما پیش از آن نیک است که منظورمان را از شش مفهوم روشن کنیم.

۱- الگوی چیره

مقوله الگوی چیره یا سرمشق غالب در پاسخ به پرسش «چه چیزی خواسته می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن، پیدا کردن محتوا، ابزار و پدیده پذیرفتنی و دنبال‌کردنی است. به عبارت دیگر، می‌خواهیم بدانیم سرمشق سلوک و نمونه‌اعلای قول و فعل کدام است؟ مقوله الگوی چیره، نمونه پذیرفتنی هنجار تشویقی و بایدی است.

۲- سمت و سوی نقد و سنجش‌گری

سمت و سوی سنجش در پاسخ به پرسش «چه چیزی نقد می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن، دست یافتن به محتوا، ابزار و پدیده‌های انتقادبرانگیز است. این مقوله به معنای نمونه ناپذیرفتنی، هنجارپرهیزی و تحذیری یا نبایدی تلقی می‌گردد و ممکن است در هر دو پیکره بزرگ تمدن شرق و غرب وجود داشته باشد.

۳- ابزار تحول

مقوله ابزار تحول در پاسخ به پرسش «چه ابزار و وسیله‌ای باعث تحول می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن، دست‌یابی به ابزار یا محتوایی است که به کمک آن بتوان از تنفر به تحبیب، از اندوه به خاطره و از ملال به شغف رسید. پرسش فوق بر بنیاد این پیش‌فرض استوار است که وضعیت دیگری که ممکن‌الوجود به‌شمار می‌رود نسبت به موقعیت پیشین مقبول و

محبوب قلمداد می‌گردد. بنابراین باید فهم کرد که کدام عامل و ابزار باعث فرگشت از وضعیت پیشینی منفور به وضعیت پسینی محبوب می‌شود.

۴- شیوه تحول

مقوله شیوه تحول در پاسخ به پرسش «چگونه تحول پدید می‌آید؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن، پی بردن به شیوه و نحوه وصول از تنفر به تحبیب، از اندوهناکی و ملال‌انگیزی به خاطره‌انگیزی و شغف‌انگیزی است. پرسش فوق نیز بر بنیاد مفروضه‌ای استوار است که یک وضعیت را منفور و وضعیت دیگری را مقبول تلقی می‌کند اما دنبال آن است که چگونگی فرگشت را بیابد.

۵- پذیرفتنی‌ها

مقوله فوق در پاسخ به پرسش «چه چیزی مورد علاقه و تشویق است؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن، جست‌وجوی ابزارها و محتواهایی است که در درون تمدن «دیگری» و «خودی» محبوب و شادی‌آفرین به‌شمار می‌روند.

۶- ناپذیرفتنی‌ها

مقوله ناپذیرفتنی‌ها در پاسخ به پرسش «چه چیزی نفرت‌انگیز است و توصیه به دوری جستن از آن می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن جست‌وجوی ابزارها و محتواهایی است که در درون تمدن «دیگری» و «خودی» منفور و ملال‌آفرین محسوب می‌گردند.

پیشینه زندگانی و پیش‌زمینه‌های فکری^۱

من در سنین جوانی همان تحسین را نسبت به شخصیت‌های مذهبی داشتم که نسبت به دانشمندان و رهبران سیاسی غرب، یعنی در حقیقت هیچ‌وقت در کلنجار بین سنت و تجدد قرار نگرفتم (گفتگو، شماره ۱۰، ۷۱).

مشى جهان‌وطنى نراقى حاصل علاقه‌مندی‌های دوگانه خانوادگی و محیط آموزشی و

پژوهشی دوگانه اوست. پدر و مادرش متولی و کمک‌دهنده مدرسه و مسجد آقابزرگ در شهر کاشان بودند. از پدرش یاد گرفته بود که در برابر سنت و تجدد چگونه بایستی موضع بگیرد زیرا پدرش سیدجمال‌الدین اسدآبادی را نمونه زنده تفکر امروزی می‌دانست تنها به آن دلیل که سیدجمال، هم از نبوغ اسلام و هم از محتوای تمدن غرب آگاه بود. از پدرش یاد گرفته بود که هم شرق و هم غرب حاوی ارزش‌های والا هستند و همین احترام دوگانه، او را از در افتادن به دام موضع‌گیری‌های افراطی دربارہ سنت و تجدد رها نیده بود. ملامهدی نراقی نیز در مقام جدش هم از قشربون اسلامی اعراض داشت و هم به واسطه تحصیل در آلیانس، اندیشه گران‌غربی را تکریم می‌کرد. او کسی بود که حدود دویست‌سال پیش تنها برای آن‌که ارسطو را خوب بشناسد نزد کشیشی ارمنی ساکن محله جلقای اصفهان می‌رفت و زبان یونان قدیم را می‌آموخت (کلک، ۴۸۳-۴۸۵). در عین حال در غرب و در محیط آرام سوئیس ماجرای ژوزف تیتو، احسان نراقی را از جمودگرایی مارکسیستی رها نید. سخنرانی‌های ژان پیازه و عجز او از پاسخ‌گویی به پرسش‌های دانشجویان به او نشان داد که علوم انسانی و اجتماعی غربی برخلاف ادعایی که می‌کنند خیلی هم جهانی نیستند. از شیوه تدریس پیازه آموخت که واقعیت معمولاً در حد وسط دو قطب قرار دارد. از ژان استوتزل این نکته را فراگرفت که محقق بایستی از تمایلات شخصی و عقیدتی خود در شناخت واقعیات دوری‌گزیند، از ژرژ بالاندیه آموخت که حتی قبایل استوایی نیز می‌توانند اساس نظریه‌های خودخواهانه مردم‌شناسی غربی را برهم‌ریزند. از لویی ماسینیون فراگرفت که می‌توان در پژوهش، وجوه سیاسی غرب‌خواهانه را دخیل نکرد و مانند غربیان مستشرق دچار شیله و پيله نشد. از هانری لفور این نکته را یادگرفت که می‌توان قالب‌های فکری از پیش تعیین‌شده را در مطالعه ملل و اقوام دیگر به کار نبست (همان، ۴۸۴-۵۱۷). در آغاز به دلیل علاقه‌مندی‌هایش به هدف‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه توأمان مشروطه‌خواهان، قصد کرد رساله دکترایش را درباره جریانات فکری مذهبی و غیرمذهبی دوره پیش از مشروطه بنویسد اما به دلیل برخی نیازهای کشوری به آمار، به روش‌های تحقیق آماری گرایش یافت. در طول حیات وی دو ضربه بنیادین سیاسی بر پیکره زندگی شخصی‌اش فرود آمد؛ یکی آن‌که حکومت پرمطراق رضاشاهی در شهر یور بیست به ضربتی فروریخت و دیگری شکست نهضت ملی شدن نفت که به مثابه مهر پایانی بر دوران پُرشور و نشاط سیاسی او به‌شمار می‌رود. به‌زعم او درد جوانان ایرانی به فرنگ‌رفته، از یک‌سو نفوذ و استیلای بیگانه و از دیگر سو فقر و

عقب‌ماندگی بود. با آن‌که او اعتقاد داشت، «جعفرخان‌های از فرنگ برگشته»، میانه مصدق و کاشانی را به هم زده‌اند اما به هر صورت عهد کرده بود از هرگونه سیاست جنجال‌برانگیز اجتناب ورزد و کوشید سیاست را به علم نزدیک کند و روش تأمل و تفکر را در زندگی سیاسی رواج دهد (همان، ۴۹۳).

در پژوهش‌هایش در اروپا گرچه در گام‌های آغازین شیفته روش‌های غربی شد اما به مرور با بررسی مفهوم طبقه در ایران و نیز نخبگان جدید و قدیم در ایران دریافت که نه تاریخ اقتصادی ما ایرانیان شباهتی به غرب دارد و نه از خارج برگشته‌ها و دانشگاه‌دیده‌ها در میان توده مردم نفوذ دارند. استعمال نادرست واژه‌ها و مفاهیمی چون فتودال، پرولتر، بورژوازی و رشد صنعت و شهرنشینی به همان اندازه او را اندوهگین می‌ساخت که بریدگی فرهنگی و اجتماعی دانشگاه‌دیده‌های خارج‌رفته و داخل‌آموخته از توده مردم. اما از دیگر سو معتقد بود که پژوهش‌های اجتماعی به سبک غربی نظیر پرسشنامه باز به دلیل وجود شکاف عمیق فرهنگی میان فرهنگ مردم و فرهنگ حکومتی در ایران کاربرد ندارند. وی روش‌هایی چون روش‌های قوم‌نگارانه و انسان‌شناسانه را پیش کشید که هر دو باز هم پای در فرهنگ و دانش غربی دارند (همان، ۵۱۰-۵۴۲).

لبه تیز انتقادات او متوجه انتقال ناصحیح و نارسای آموزش جدید غربی به داخل ایران و فهم نادرست فرهنگ غربی بود. گرچه به وجود منطق خاصی برای نظام آموزش در غرب اعتقاد داشت اما فحوای کلام او نشان می‌داد که تکنیک را از فراتکنیک جدا نکرده و با ذهنی غیرفلسفی به تلفیق نادرست آن پرداخته است؛ زیرا اگر آموزش در غرب منطق خاص خودش را داشت حتی انتقال درست آن نیز امکان نداشت نتیجه‌ای کارآمد در ایران در پی آورد. فرض مخالف سخن او این است که بگوییم اگر انتقال صحیح و رسایی از دانش غربی به درون ایران صورت می‌پذیرفت به همان نتیجه‌ای می‌رسیدیم که غربیان بدان دست یافته‌اند (گفتگو، ۷۳). اما عدم تفکیک روشمند و فلسفی میان مقوله‌های همزاد تکنیک و فراتکنیک او را نیز به محضه دچار کرد. دغدغه دیگر او آن بود که تحول، امری پذیرفتنی و بایسته است ولی بن‌مایه کلام او در زمینه برخورد با غرب همان نتیجه را داد که غرب‌باوران با بدنامی متهم به پراکنش آن شده‌اند؛ برای مبارزه با غرب و صیانت از خود باید غرب را بفهمیم و بشناسیم. گرچه نراقی مبارزه با غرب را از هیچ‌یک از دو جنبه نظری و اخلاقی درست نمی‌دانست، اما غرب‌فهمی و غرب‌شناسی او

موضوعی اعراضی و دفاعی داشت، از این رو در نهایت معلوم نکرد که آیا می توان یک پدیده را فقط شناسایی کرد بدون آن که خود شناسنده موضوع شناسایی واقع نشود:

«خود غرب را به خوبی بشناسیم. نوع برداشتنش، طریقه استدلال و طرز تفکرش را بدانیم. اگر غرب را شناسیم در مواردی مجهز و آگاه به روش های او نباشیم دائماً بر ما مسلط خواهد بود. آگاهی از روش های غربی در برخورد با غرب و مسائل جهانی مهم است. هرگز نباید غربی بشویم باید خودمان باشیم ولی برای بقا و صیانت خودمان باید غرب را بشناسیم» (کلک، ۵۲۹).

اگر نیک بنگریم درمی یابیم که احسان نراقی در سلک کسانی بود که مشکله ایرانیان را به خوبی درک کرده اند. اما در روند درمان یابی به ناچار مانند دیگران بی شمار، از غرب استمداد طلبید و بهترین شیوه تحول را تلطیف غرب همراه با تکریم شرق دانست. غایت قصوای کلام درمان خواهانه و شیوه دردشناسانه او تنقید خودی - تحبیب دیگری به همراه تحبیب خودی - تنقید دیگری است. مروری بر آثار او همین نکته را سنجیده تر می نمایاند.

سخن اول - احسان نراقی در هزارتوی فرآورده های مکتوب^۲

(علم اجتماعی و سیر تکوینی آن؛ جدایی غرب و شرق و امکان تلفیق)

قله اعتلای پیشرفت علوم فیزیکی، که تصور می شد پیشرفت علوم و فنون با سعادت نوع انسان رابطه مستقیم دارد، انفجار اتمی و انهدام دو شهر ژاپن در جنگ گذشته بود (نراقی، ۱۳۴۴، ۸۳).

کتاب **علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن** به سفارش یونسکو تهیه شد و بنا بود کتابی علمی دانشجویی باشد. اما نراقی با مهارت و تهور آن را به بیانیه ای علیه دست آورده های تکنیکی و فراتکنیکی غرب تبدیل کرد. زیرا به زعم او غرض اصلی ترقی که عبارت از صلح و سلامت و تعادل و نیک بختی بشر بوده، اکنون در معرض تصادمات نامطلوب قرار گرفته و پدیده ماشینیسم به جای آن که آرامش و اعتماد ایجاد کند به تشویش و اضطراب انجامیده و این همه از آن روست که فنون و ابداعات تکنیکی بسیار سریع تر از امکانات سازگاری رفتاری و اخلاقی بشر رشد یافته اند. از دیگر سو وسایل ارتباطی در مقام میانجی شتابنده (کاتالیست)، افق فکری بشر را گسترش داده اند و اینک شیوه معیشت غربی نمونه و سرمشق سایر ملل قرار گرفته است. از هم پاشیدن نظام خانوادگی، سست شدن معتقدات مذهبی و عدم تمکین و اطاعت از نسل قبل به

همراه سقوط معنوی و اخلاقی بشری همزاد با رشد مقتضیات تکنولوژیک، هم غرب و هم مقلدان شرقی غرب را در معرض انحطاط قرار داده است. با این همه، ترقی و پیشرفت غرب نتوانست نظام پیشین فکری شرقیان را به هم ریزد؛ زیرا هر دوی آن‌ها در دو مقوله جداگانه و در دو دنیای مجزا زیست می‌کردند. به هر حال به‌زعم او انتقال علوم و معارف جدید، خاصه علوم اجتماعی و انسانی مدرن، نظر به پیوند و آمیختگی خاص مسائل غربیان با سوابق تاریخی و خصوصیات قومی و زبانی، امری به‌غایت دقیق و حساس است ولی این راهنمایی ناشی از آن است که شیوه تحول به‌ناچار اقتباسی تلطیف‌شده است و همان‌گونه که مسلمانان با شور و شعف فراوان عناصری از تمدن یونانی و هندی را با سرشت و ذوق عربی و ایرانی درآمیختند و به همان ترتیب که غربیان جوش و خروش معنوی مشرق‌زمینیان را بن‌مایه نوزایش خود کردند، اکنون هم شرقیان می‌توانند با نهایت دقت و ظرافت غرب را گزینش و از آن‌چه پسندیده به نظر می‌آید بهره‌برداری نمایند. گزینش‌گری بایستی همراه با معارف اسلامی و موارث ادبی و فرهنگی باشد (همان، ۲، ۷، ۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳).

نراقی در نخستین کتاب خود ضمن هشدار به زندگان شرق درباره دوری‌گزینی از زبان‌های غرب، آن‌ها را در درمان‌یابی به پذیرش تنقیدگونه - گزینش‌گراانه مدرنیته چه در مقوله تکنیک و چه فرائتکنیک فرا می‌خواند ولی توصیه و نصیحت می‌کرد که به هیچ نحو نباید موارث افتخارآفرین شرقی را فراموش کنند. توجیه استدلال او نیز آن بود که غرب برای مدرن‌شدن، جوش و خروش مادی و معنوی شرق را برگزید. مسلمانان قرون چهارم و پنجم نیز معجون می‌آمیخته از طبایع یونانی، هندی، عربی و ایرانی را سرمشق قرار دادند، پس شرق کنونی نیز می‌تواند و باید غرب را سرمشق قرار دهد.

سخن دوم - جامعه، جوانان، دانشگاه: دیروز، امروز، فردا^۳

(طغیان جوانان غرب و مسئله اهلی کردن تکنیک)^۴

کمال مطلوب در سال دو هزار آن است که در درون هر یک از ما یک شرق و یک غرب وجود داشته باشد؛ یعنی انسان هم از معنویت برخوردار باشد و هم از رفاه مادی و صنعت (نراقی، جامعه، جوانان و...، ۲۹۴).

جنبش دانشجویی مه ۱۹۶۸ در فرانسه و پی‌آمدهای آن در اروپا و امریکا، نراقی را وادار کرد

تا درباره این‌که چرا به‌رغم همه تفاوت‌ها، در دانشگاه‌های ایران چنان بحرانی پدید نیامد، اندیشه کند. بنابراین او با اعتقاد به جهانی‌شدن امور به‌طرز مشفقانه، هم به شرق و هم به غرب توصیه کرد که از لجاجت در به‌کار بردن ملاک‌های کهن داوری خودداری کنند و بفهمند که زندگی انسان تأمین معاش و آرامش به‌طور توأمان است (همان، ۱۸۰، ۱۸۱، ۳۰۱، ۳۰۵ و ۳۰۶). وی کار خود را با نقد غرب شروع کرد و غرب را به داشتن و نداشتن برخی امور متهم نمود:

دید تخصصی قرن نوزدهمی باید فراموش شود، انسان را تنها از روی الگوی علوم نمی‌توان شناخت، تسلط بر طبیعت موجب تسلط بر روح و روان انسان می‌شود، تکنیک خود به خود موجب سعادت بشر نیست. خلأ معنوی غرب و فرد متدرجاً مستحیل در جمع بر اثر ترقیات تکنیکی، نظام آموزشی نخبه‌گرا به‌مثابه پالایشگاه نیروی انسانی، سوداگری به‌منزله ملاک کامیابی و سرنوشت، طغیان‌های عزلت‌گزینانه یا پرخاش جویانه بر اثر متلاشی‌شدن شخصیت انسان در غرب، ناممکن‌بودن بازشناسی پدر توسط پسر به‌دلیل اضمحلال پدر در درون دستگاه‌های خردکننده اجتماعی و در نتیجه تضاد نسل‌ها، غفلت از جنبه‌های هنری و زیبایی‌شناسی‌های روحی، همگی نشان‌دهنده بروز بحران و تلاطم در شالوده‌های تمدن غربی است (همان، ۱۸-۵۷ و ۲۹۲-۳۲۱).

نکته مهم آن است که نراقی تمام نقد و انتقاد خود را از غرب از قول غربیان نقل یا به آن‌ها استناد کرده است. شکایت از تسلط تکنولوژی و آزادی از دست‌رفته انسان از قول لوکاچ، مارکوزه و توین‌بی، نقد اختلاف فقیر و غنی از قول بالاندیه، نقد ارتباط نابرابر جهان‌سومی‌ها با غربیان از قول وی‌نیر، برژه، باده و کان، نقد حصر بشر در ساحت تکنولوژی و اقتصاد و سیاست و عدم توانایی بشر در زندگی در ساحت آزادی حقیقی از قول مارکوزه، نقد بی‌کسی و سرگردانی فرد و روان‌پریشی شخصی انسان در تمدن صنعتی از زبان مارکوزه و نقد نزاع‌ها و تصادم‌های آتی دنیا و بحران دانشگاه‌ها با عطف توجه به زیستن در محیط غرب و بهره‌وری از پژوهش‌ها و مکتوبات غربیان (همان، ۵۴-۳۱۶) همگی نشان‌دهنده آن است که نه درد و نه درمان هیچ‌کدام شرقی نیست. واهمه درست و به‌حق نراقی در مقوله جهانگیری و جهاننداری غربیان به‌نوعی او را وادار به کوشش‌های پیشگیرانه کرد. وی چاره را در آرامش شرقی می‌دید؛ منتهی شرقی که خود در حال اضمحلال هویت و درافتادن به دامان غرب بود. به‌نظر وی، از آن‌جا که غرب و شرق به همدیگر نیازمندند و چون گذشته غرب، آینده شرق است، پس شناخت درد امروزین غربی،

نسخه پیچی برای درمان درد فردای شرق است. نراقی در این مکتوب در مقام یک شرقی دردشناس غرب - درمانگر غرب چهره کرد و به گونه‌ای تراژیک به دردشناسی و درمان‌طلبی شرقیان پرداخت و آن را نمونه‌ای اعلا از درد سرگشتگی، گم‌گشتگی و از جا دررفتگی تاریخی ما ایرانیان دانست. وی به نقد زندگی متجددانه ایرانیان همت گماشت و اقتباس تکنیک غرب و پیاده کردن آن را در زندگی ایرانیان به سان وصله‌ای ناجور می‌دید و علت آن را تنها در این نکته می‌جست که ایرانیان هرگز وقت پیدا نکرده‌اند که تکنیک را همراه علم و فرهنگ بیاموزند و لذا به فروع روی آورده‌اند (همان، ۳۱۷). از دیگر سو به تنقید «خودی» پرداخت و افراط و تفریط در تعلیم و تتبع را باعث پدیدارنشدن روح علمی قلمداد نمود و این‌همه را از یک‌سو ناشی از روی آوری به مسائلی در زمینه ادبیات و فلسفه و تاریخ دانست که بین آن‌ها و مقتضیات زندگی ما ارتباطی وجود ندارد و از سوی دیگر جذب شدن به سوی نتایج مأخوذ از علم تدقیقی غرب و بازماندن از کار فکری و نظری (همان، ۱۰۶). وی راه‌هایی از این مشکل را در دست‌یابی به منشأ فکر غربی و اخذ درجه اجتهاد در غرب فهمی و مهم‌تر از همه، به دست آوردن قدرت و نیروی غرب برای ایستادگی بهتر در برابر آن جست‌وجو می‌کرد (همان، ۳۱۷). گرچه او این نکته را از سیداحمد فرید اخذ نمود و پذیرفت، منشأ‌هایدگری (غربی) سخن را به فراموشی سپرد و از دیگر سو معنای ایستادگی در برابر غرب را به‌طور دقیق مشخص نکرد. وی در جایی توصیه کرده است که مبارزه با غرب نه به لحاظ اخلاقی و نه به لحاظ نظری درست نیست ولی غرب فهمی مجتهدانه نیز نیازمند سکون غرب و حرکت تاریخی ماست. البته این توصیه‌ای بود که ناشدنی و نپذیرفتنی می‌نمود؛ زیرا مقوله مدرنیته و دست‌آوردهای تکنیکی و فزاتکنیکی آن را تنها با صیوروت فلسفی می‌توان شناخت و مشی آزمایشگاهی و جامعه‌شناسانه ایستا تنها ما را متوجه فهم بخشی از غرب خواهد کرد که تصویر ثابتی از آن در ذهن ما موجود است. فهم غرب، شناخت تصویری نیست بلکه درایتی فیلم‌گونه و ورای تصویر است. ذهن فلسفی نااندیش نراقی گرچه او را تا مرز غرب فهمی مجتهدانه نزدیک کرد، ولی تبعات جامعه‌شناسانه او را به همان شیوه‌های تکنیکی گریز از غرب سوق داد که غریبان، خود آن را آزموده بودند (مانند پناه آوردن به فلسفه و علوم انسانی در برابر هجوم اخبار و اطلاعات، یاد دادن آزادی و دموکراسی به جوانان، تشکیل اتحادیه استادان تمام‌وقت، یادگیری قدم به قدم آزادی، تعلیم توأمان عشق به وطن و احترام به ملل دیگر به جوانان و بهبود وضع معیشت استادان دانشگاه‌ها) (همان،

۱-۲۱۶). نراقی ورای عامل تحول به شیوه تحول نیز اشاره کرد و با نگاهی ژرف‌تر به این مسئله، راه درست را تغییر نقطه ثقل غرب‌شناسی از مقوله تکنیک به فراتکنیک قلمداد نمود:

پرش از سکوی تکنیک به منشأ علوم، مقاومت فکری و فرهنگی از طریق آفرینندگی فرهنگی و علمی و نه بازگشت‌های حماسی به گذشته، نه مقاومت منفی و نه طرد مطلق هیچ‌کدام پادزهر تکنیک نیستند. توجه به غنای فرهنگی خودی، عدم مقاطعه‌کاری در پذیرش تکنیک غرب و بایستگی برخورد عالمانه با مقوله غرب و یافتن آزادی حقیقی در گرو تسلط بر اصل علم و فلسفه غربی است (همان، ۳۱۸-۳۲۱).

البته امکان وقوع و وصول به چنان شیوه‌هایی بیش‌تر در مرحله توصیه‌های مشفقانه باقی ماند و علت آن‌هم ظاهراً این بود که نراقی در پی ممارست‌های جامعه‌شناسانه به این نتیجه رسیده بود که وجود مشکلاتی از قبیل طفیان دانشجویان، سرقت، مدرک‌گرایی، بوروکراسی، آلودگی محیط‌زیست و... در جوامع غربی، ممکن است در جوامع شرقی نیز وجود داشته باشد. بنابراین راه‌حل‌گزینی‌های مشابه شاید چاره درد باشد. اما نکته‌ای که از نظر او دور مانده بود، این بود که فهم جامعه غربی با فهم جامعه شرقی «غربی‌شده» جداگانه و متفاوت است. عامل دیگری که فهم ماهیت غرب را نزد نراقی دچار نقصان کرد و نیز موجب ترجیح مقوله‌های تکنیکی به فراتکنیکی شد، میانه‌نداشتن نراقی با ممارست‌های ذهنی فیلسوفانه بود. ناگفته نماند که این مشکل‌گریبانگیر بی‌شماری از غرب‌آشنایان ایرانی بود و نراقی هم راه‌گریزی از آن نیافت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سخن سوم - غربت غرب^۵
(شناخت غرب در مقام یک شرقی)

غرب برای ما هم سرمشق است و هم مایه عبرت (نراقی؛

غربت غرب، ۷۰).

همان‌طور که از عنوان کتاب برمی‌آید، این کتاب به مثابه بیانیه‌ای نقادانه علیه غرب است و گرچه نویسنده کوشیده است جنبه‌های ناشناخته جهان جدید مغرب‌زمین را مطرح کند (همان، ۲)، ولی محتوای کتاب بیانگر حمله‌ای آتشین به غرب است با این هدف که شرقیان را از ستایش اغراق‌آمیز غرب و خوار و خفیف‌پنداشتن خود باز می‌دارد. نراقی ماشینیسم را باعث وارد آوردن ضربه‌های جبران‌ناپذیر به حیات بشری می‌داندست و معتقد بود که محیط عاطفی انسان در پی

پیچیدگی تکنولوژیک دچار بی‌اعتنایی شده و زیست‌بوم به زوال گراییده و نیز تسلط ماشین بر روابط و محیط اجتماعی انسان به چیرگی کالا بر انسان انجامیده است؛ زیرا ماشین به‌مثابه بت بزرگ پرستش می‌شود و هم از این‌روست که غرب نسبت به خود، خانه و همگنان خویش به غربت گرفتار آمده است. در چنین وضعیتی جوانان غربی یا به‌شکل خشونت‌بار یا به شکل در خود فرورفتگی و به‌حاشیه‌رفتن و گریز از جامعه به فرار اعتراض‌آمیز دست می‌زنند. خودکشی، الکلیسم، ناامنی شهرهای بزرگ و پیوندهای سرد و بی‌هویت، نشانه‌های بارزی از زندگی غربی است و راه‌هایی که برای گریز از آن پیشنهاد شده عبارت است از زیستن در طبیعت، پیاده‌روی، دوچرخه‌سواری، مخالفت با اتومبیل و سرعت و هواپیمای مافوق صوت، ضدیت با خودکارشدگی و شیئی‌وارگی انسان در روند بوروکراسی، بی‌سروری سیاسی و توسل به افکار اتوپیک و خرافاتی. نراقی دلیل تسلط ماشین‌نیم را در این می‌داندست که پرومته - مظهر علم و دانش در یونان قدیم - خدای خدایان شناخته می‌شد که دانش را فقط برای نفس دانش می‌خواست و به همین سبب علم را از روح تهی کرده و دانش برای معنا را فراموش کرده بود. حال آن‌که آن‌چه در غرب در پی بحران انرژی، صنعتی شدن، ایجاد شهرهای بزرگ، بحران طغیان جوانان و بحران‌های آموزشی به‌وقوع پیوست، غرب را به تشکیک در تفکر عقلی و استدلالی و تعمیم‌بینش درون و شک در علوم دقیقه سوق داد. دامنه این بحران به‌دلیل تقلید علوم اجتماعی از علوم اثباتی و تجربی و تلقی امر اجتماعی به‌مثابه شیء و مبنا قرار دادن عقل و خرد برای کسب هرگونه معرفت و تفکیک تن و جان یا جسم و روح از همدیگر هرچه بیش‌تر گسترش یافت (همان، ۴-۱۶۶).

اما در ورای آن‌همه تنقید از غرب، که غریبان خود نوع بهتر و مرغوب‌تر آن را در چننه داشته‌اند و دارند، نراقی از ابزارهایی برای وصول از ناپذیرفتنی‌ها به پذیرفتنی‌ها نام برد که همگی غربی بودند. نظیر کنار گذاشتن علم‌گری، تمایل به پدیدارشناسی، گرایش به روش‌شناسی قوم‌محور، حذف افسون آمار و به‌کارگیری تکنولوژی نرم و ملایم به جای تکنولوژی تسلط‌طلب با افزودن قدری عنصرهای ملی از فرهنگ بومی. البته او همواره توصیه می‌کرد که عالِم علوم اجتماعی باید مسئولیت معنوی خود را بپذیرد و در مقام یک بوروکرات پشت‌میزنشین به مطالعه اجتماعیات نپردازد (همان، ۵۷، ۱۳۴-۱۳۵).

نراقی شیوه تحول را در تکرار نکردن غفلت‌های غرب، شناخت فرهنگ غرب و کوشش برای

علم انسانی تر می‌دید؛ علمی که در راه کاربردی ساختن شیوه‌ها توصیه می‌کند که آن‌چه از دل غرب بیرون آمده، نه باید تحقیر گردد و نه معنایی بیش از آن‌چه دارد به آن داده شود، بلکه فقط منشأ، مفهوم و پیام آن باید به‌خوبی شناخته شود (همان، ۵۱، ۱۶۶-۱۶۷).

به این ترتیب، مکتوبی که با بیانی غزا علیه غرب شروع شده بود، در فرجام کار به توصیه‌نامه‌ای تبدیل گردید که غرض از آن شرق مستغربی است که بدی‌هایش پالایش شده است. باز هم ناگفته نگذاریم و نگذیریم که موضع‌گیری بی‌شماری از ایرانیان همان بود که انتظار می‌رفت؛ یعنی رسیدن به این نتیجه که هم غرب خوب است و هم شرق، هم غرب بدی دارد و هم شرق، و فقط باید کوشید که شرق با اکتساب خوبی‌های غرب به غرب دیگری تبدیل شود. غرب هم برای زدودن بدی‌هایش خود می‌داند چه کند ولی شرق آماده داد و ستد است. این شیوه گاهی از شدت سادگی و بداهت، راست و درست می‌نمایاند.

سخن چهارم - آن‌چه خود داشت^۶

(دانش غرب و بینش شرق، هم کم و هم کیف، هم چند و هم چون)

ما نباید عیناً راه قرن نوزدهم لیبرال‌های غربی را دنبال کنیم و به عوارض منفی آن دچار شویم و آن وقت راه‌هایی برای ترمیم و تقلیل جهات افراطی آن جست‌وجو کنیم. ما نباید مکارم معنوی و فضایل فرهنگی خود را فدای حکومت پول‌کنیم (نراقی، ۱۳۵۵، ۱۹۸-۱۹۹).

به گمان نراقی تمنای آن‌چه خود داریم از بیگانه، جفای بزرگی است که به‌حق ناپذیرفتنی است. عنوان کتاب آن‌چنان انتخاب شده است که تمامی قصد و غرض نویسنده را به‌نحوی جامع و مانع دربرمی‌گیرد. پرسش بنیادین نراقی در این مکتوب آن است که در برابر اوضاع غرب، ایران چه راهی را در پیش بگیرد تا هم منزلت شایسته خویش را در قبال غرب حفظ کند و هم از خطرها و بحران‌های تمدن غرب مصون بماند. وی نکته مضموم و مفروض این پرسش را در چند پرسش دیگر پی‌گرفت:

چرا بوروکراسی عریض و طویل را بایستی جانشین روابط انسانی کنیم و چرا از عاقبت زندگی خانوادگی بی‌روح و کسل غرب عبرت نگیریم و چرا بایستی به علم و تکنیک، ویتامین،

کالری، دید میکروسکپی، جدول لگاریتمی، روان‌کاوی و آمار و ریاضی معتقد باشیم؟ (همان، ۲۰۰، ۲۰۱).

نیک پیداست که پاسخ به پرسش‌هایی این‌چنین، بیش‌تر در مقوله راه‌حل‌یابی و توصیه می‌گنجد، بنابراین محتوای کلی کتاب *آن‌چه خود داشت* بیش‌تر حول و حوش شیوه تحول دور می‌زند، اما نویسنده ناگزیر بوده از مفهوم هویت غرب به سوی تمایز شرق و غرب معطوف شود و از آن‌جا به نقد غرب پردازد و سپس به شیوه‌یابی دست زند و البته چنین نیز کرده است. نراقی غرب را از یک‌سو در مقولاتی مانند داشتن دید عینی، اعتقاد به فرد، جنبه غیرشخصی دادن به امور و حوادث، تعلق خاطر به مادیات، اهمیت دادن به سرعت، اعتقاد به بوروکراسی و پیشبرد امور به کمک تکنولوژی، معرفی کرده (همان، ۱۶)، و از دیگر سو قدرت غرب را در غرق شدن در واقعیت، و شکوه شرق را در درخشش لایزال حقیقت دانسته است که ناگزیر باید آن‌ها را درهم آمیخت. به‌نظر وی انسان‌شناسی غربی در موهومات حوزه‌های تحصلی غرق شده و مفهوم درایت را به تازگی از لابه‌لای متون عرفانی ایرانیان شناخته است. علاوه بر این، غرب اسیر تکنیک و دربند مصرف‌بی‌رویه است، حال آن‌که شرق اهل تعادل و هماهنگی با طبیعت و کف نفس است (همان، ۷-۶، ۱۶۱، ۱۷۶-۱۷۷). در ادامه، نراقی زبان به تنقید از غرب گشوده، گرچه در بسیاری از جاها به مکتوبات غربیان استناد کرده است:

کمبود روح در جامعه ماشینی به نیچه، اشپنگلر و برگسون، تباهی جوامع انسانی بر اثر رهایی تکنولوژی به حال خود به ممفورد، و تباهی طبیعت و مسخ روح انسان بر اثر تسلط فزاینده تکنیک به ژاک اتالی (همان، ۱۷، ۳۲، ۸۲ و ۸۳) ارجاع داده می‌شود.

نکته‌ای که نراقی به آن پرداخت این بود که برای احتراز شرقیان از غرب به بیماری‌های عصبی، افسردگی، محصولات شیمیایی خطرآفرین، سودپرستی، گسستگی نظام خانوادگی، فقدان آسایش در شهرهای بزرگ، مسرف‌بودن انسان‌های مصرف‌گرا و بی‌اعتنایی به مصالح حقیقی انسان (همان، ۲۸، ۱۶۲-۱۶۳ و ۱۸۴) اشاره شده است که خود غربیان برای فرار از آن به اندیشه‌های آرمان‌شهری، ناحیه‌گرایی و خودمختاری، جنبش‌های دینی ناشی از بازگشت به دوران طلایی گذشته و هزاره‌گرایی‌های تاریخی روی آورده‌اند (همان، ۳۲-۴۲). به نظر نراقی دلیلی ندارد که برای ترقی و پیشرفت، سرمایه‌داری را برگزینیم و برای شناخت، تنها به تعلیل و تدقیق (و نه درایت) روی آوریم و برای تأمین سعادت بشر فقط به عقل (و نه ورای عقل) تکیه

کنیم (همان، ۱۶۸، ۱۸۳ و ۱۹۹)؛ زیرا این افسانه که علم محصول تمدن غرب است، دست‌آورد اسطوره‌شناسی یونانی، استعمار و چیرگی غرب است و شرق‌شناسی آن‌ها به مقتضای آن‌که مفعول شناسا را به‌سان شی‌ای خارجی مطالعه می‌کرده‌اند و با آن هم‌سرنوشت و همدل نبوده‌اند فاقد صحت است (همان، ۱۵۶ و ۱۵۸).

نراقی بر آن بود که باید شیوه‌ای دیگر برگزید و تحول مشرق‌زمین را از راه دیگری جست‌وجو کرد:

نباید تکنولوژی را به حال خود رها کرد، بلکه باید به آن جهت داد. از تخصصی شدن افراطی علوم باید ممانعت کرد و بر دامنه علوم بین‌المباحث (میان‌رشته‌ای) افزود. ترقی را باید از عمق تاریخ و روحی ملی به دست آورد. آنچه نامطلوب است باید از طریق داد و ستد معنوی با دیگر فرهنگ‌ها ترک کرد. شرق باید در مقابل غرب دست به ابتکار و انتخاب بزند و خطاهای قرن نوزدهمی آنان را تکرار نکند. نه تقلید مطلق، نه بزرگ‌نمایی گذشته بلکه باید بین فرهنگ غربی و تمدن غربی پیوند زد. می‌توان اخذ تکنیک کرد ولی چون فرهنگ غرب نمی‌تواند جهانگیر باشد پس می‌توان خودی ماند. باید تکنولوژی غربی را هم‌زاد با خویشکاری پذیرفت. باید دست به اقتباس معقول، مشروط و توأم با فهم و درایت زد. باید مواد و مصالح شرق‌شناسی را پذیرفت ولی تفسیر را به عهده ایرانی گذاشت. باید سیاست علمی و عملی مستقل اتخاذ نمود و شیفتگی در برابر غرب را به تفکر انتقادی در مقابل غرب تبدیل کرد (همان، ۲۱-۲۰۴).

در منظر نراقی، غرب آن‌چنان دچار خطا شده و به غربت درگلیته است که دیگر نیازی نیست شرق تمنای رسیدن به آن را داشته باشد زیرا خود همه چیز دارد. ولی یک نکته را نباید فراموش کرد که در وضعیت سیطره تکنیک و فراتکنیک که افزون بر چیرگی کمیت، برتری کیفیت نیز مطرح است، تنها یک راه برای خودی‌ماندن باقی است و آن بازخوانی خویش با تکنیک‌ها و فراتکنیک‌های مدرن است. در این صورت آنچه باقی می‌ماند، «خودی» است که ماهیت و هویت خود را به کمک «دیگری» شناخته و متأسفانه این بخت را نداشته است که غالب باشد بلکه مغلوبی است که خود با یاری ابزار و محتوای غالب «دیگری» شناخته شده است. صاحبان این شناخت تنها به شرطی قادر به پویش راهی صحیح هستند که چیرگان تکنیک و فراتکنیک را از جنس خود بیندارند. در این حالت می‌توان امیدوار بود که فهم خود از درون قالب غالب «دیگری» محنت‌افزا نباشد.

سخن پنجم - طمع خام^۷

(استعفا از خودی بودن و کوشش در تشبه به خارجی‌ها)

مشروطیت را فداکاری کلاه‌مخملی‌ها و کلاه‌نمدی‌های تهران و اصفهان و کاشان و یزد و زنان چادر به سر ایرانی که اصلاً مونتسکیو و روسو و دیدرو را نخوانده بودند به پیش برد (نراقی، ۱۳۵۶، ۱۵۷).

نقد‌گزنده احسان نراقی در این کتاب متوجه ایرانیان غرب‌باور است. وی در کتاب مذکور برای آن‌که نشان دهد چرا تکیه به غرب کاری بیهوده است به نقد غرب روی آورد؛ کاری که روی دیگر چهره او را پرآوازه نمود. او سه گروه فراماسون‌ها، مارکسیست‌ها و تکنوکرات‌ها را عاملان غرب‌زدگی در ایران نامید که نسبت به گذشته انفصال تاریخی یافته و بی‌توجهی به حافظه جمعی ایرانیان را سرلوحه کارهای خود قرار داده‌اند. به نظر او، مستفرنگ‌هایی که به تقلید غرب و تخطئه خودی پرداختند کسانی هستند که امریکا را می‌شناسند نه ایران را، و فکر می‌کنند روش‌هایی که در کالیفرنیا کاربرد دارد عیناً در ساوجبلاغ هم به کاربستی است (همان، ۱۱-۱۵، ۹۹ و ۱۵۷). نراقی بر آن بود که این گروه می‌خواهند با نگاه بیگانه خودی را بشناسند و غافل‌اند که این کار بیهوده‌ای است؛ زیرا نظرگاه غرب بی‌طرفانه نیست. غربی که انسان ماشین‌زده فاقد روح و خلاقیت پرورش داده و دید ناقص سایبرنتیک و انفورماتیک و نیز دید متدیک (روشنمند) و ابژکتیویته (عینیت) را رایج کرده است و خود را جهان‌شمول می‌پندارد و دیگران را غیراصیل، و انسان را در حد شیئی پایین آورده (همان، ۴۷، ۶۶-۶۷، ۷۲-۷۳، ۸۹، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۶۲) نمی‌تواند منجی بشر باشد؛ زیرا ابتدای غرب از همان آغاز بر میراث یونان استوار بود که در آن آزادی تنها برای برگزیدگان خواسته می‌شد و بعدها همین روحیه به اروپا انتقال یافت و اساس همه چیز را بر خودخواهی قرار داد (همان، ۱۴۱-۱۴۲).

پیشنهاد نراقی این بود که شرقیان باید با اتکا به فرهنگ غنی خود عینیت غربی در پژوهش‌ها را به کناری نهند (همان، ۹۲) و بدون ترس و وحشت گذشته و حال خود را بشناسند و در پژوهش‌ها از روی همدلی و همدردی و توجه به اعتقادات اخلاقی به مطالعه خویش و جامعه خودی بپردازند (همان، ۴۷-۴۸، ۹۵)؛ زیرا خودآگاهی شرقیان حاوی عناصری درونی مانند آداب و رسوم، دین و آیین، عبادت و فرائض دینی است (همان، ۲۶). به نظر وی، فرهنگ ملی

ایرانیان استمرار تاریخی دارد و عناصری چون زبان فارسی، مذهب، عرفان و ایران پیش از اسلام را که بر مردی، جوانمردی، آزادی و عدالت و انصاف متکی است، دربرمی‌گیرد (همان، ۱۷ و ۱۵۳). به‌زعم نراقی، شرق نمی‌تواند غرب باشد زیرا تعادل در جامعه غربی محصول توافقات گروهی و سندیکایی دائماً متزلزل است و این همه از آن‌روست که برداشت و فلسفه اجتماعی غربیان بر تضاد منافع و ستیزه‌جویی همیشگی مبتنی است، حال آن‌که فلسفه بنیادین زندگی شرقیان بر توافق کلی و اجتناب از ستیزه‌جویی استوار است و این خود دلیلی است برای آن‌که چرا نمی‌توان غربی شد (همان، ۸۲).

نراقی برای جبران این مسئله که وضع شرق و ایران را نمی‌توان ستود، کوشید به ابزار و شیوه‌های تحول از وضع مردود به مقبول اشاره کند و به این منظور به پرسش از تاریخ و ارزیابی اکنون خود همراه با تکنولوژی ملی، که در آن خودبستگی، تجهیز نیروهای فکری خلاق، پدید آمدن فرهنگ صنعتی در جامعه و دخیل‌دانستن نظر نیروهای ایرانی در تعیین اولویت‌های استفاده از تکنیک به چشم می‌خورد، همت گماشت (همان، ۷۴، ۱۷۲-۱۷۳). وی اعتقاد داشت که طرز تفکر تکنوکراتیک (فن‌سالارانه) صرف بدون توجه به اقلیم و بوم مردود است و صحیح‌تر آن است که هم پیشرفت کرد و هم ایرانی باقی ماند. برپایه وحدت ملی می‌توان از اختلافات تاریخی گذشت و فرهنگ غنی و کهنسال پشوانه محکمی است که نباید آن را از یاد برد (همان، ۲۴، ۲۱، ۵۸-۶۱، ۶۵، ۱۰۸-۱۰۹). در منظر نراقی شیوه تحول همان اقتباس و تلفیق به همراه تلطیف است زیرا نمی‌توان جست‌وجوگری درون‌گرا بود بلکه باید به واقعیت‌های خارج از مرز نیز دقت کرد و فرهنگ بیگانه را به‌مثابه محکی نو برای شناخت فرهنگ ملی به کار بست. آن‌چه شرقیان برای درمان غربیان در چنته دارند، موازیث عشق و برادری و رفاقت است که پادزهری برای اضطراب و بیماری‌های عصبی غرب محسوب می‌شود. به اعتقاد وی پدیدآمدن انسان کامل در گرو نزدیکی شرق و غرب است، تعالیم انسانی عرفانی از بهره‌کشی فرد از فرد ممانعت می‌کند، تعمیم برابری و مساوات مانع دشمنی افراد با یکدیگر است و پیوند آزادی به مسئولیت فردی و اخلاقی و عدالت، موجد انسان کامل و جامعه نوین است (همان، ۱۰، ۵۳ و ۱۳۵). اقتباس و جوهر پسندیده و پرهیز از امور نکوهیده شیوه معمول نراقی و سایر ایرانیان در برخورد با تمدن غرب به‌شمار می‌رود. پدیدآوردن انسان کامل و جامعه‌ای نوین متکی بر آزادی، حق، عدل، انصاف و استقلال عیناً همان تفکر آرمان‌شهری است که غربیان نیز عقلاً و

منطقاً به دنبال آنند. سخن پردازی درباره آرزوهای بشری کاری سهل، اما شیوه کاربردی وصول به امیال، عملی ممتنع است. احسان نراقی همانند سایر ایرانیان سهولت را برگزید و صعوبت را واگذار کرد، گرچه در فرجام کار شاید به ضعف پردازش نظری خود پی برد و همچنان بر کمک‌گیری از غرب در شناخت مقولات خودی تکیه نمود؛ شیوه‌ای اقتباسی که نهایت آن شناخت عاریتی (و نه واقعی) است.

سخن ششم - آزادی، حق و عدالت^۸

(سقراط‌کشی در باطن غرب، ثقل سرد فکری در شرق)

با افکار و نظریاتی به مبارزه برخاسته‌ام که در این بیست، سی‌ساله برای روشنفکران و صاحب‌مقامان [به‌صورت] اصول مسلم و تردیدناپذیر درآمده بود (نراقی و خوبی، ۵۲).

احسان نراقی در این مکتوب روبروی کسی نشسته است که در عرصه شعر و ادبیات دستی دارد و مارکسیستی تمام‌عیار است. از این‌رو نراقی فرصت را از دست نداد و نقادانه‌ترین تهاجم خود را متوجه کسانی کرد که به گمان او پاسداران خاموشی‌اند؛ یعنی دورویان نیرنگ‌باز نشخوارکننده‌ای که با هیاهو و جنجال مانع رشد اندیشه اصیل در خاک وطن هستند و ترجمه هر نوشته چرند و مزخرفی را تحت‌عنوان فرهنگ پویا و اصیل به خورد جوانان کشور می‌دهند (همان، ۳۵-۹، ۴۳-۴۴). در این مناظره از آن‌جا که او ناچار بود تمام داشته‌ها و اندیشه‌های خود را درباره غرب و شرق بیرون بریزد، پیش از هر چیز به شناسایی شرق و غرب به طرف مقابل پرداخت. وی غرب را به‌مثابه نقشه‌ای می‌دانست متشکل از کشورهایی چون انگلستان، فرانسه، امریکا، شوروی و سپس سایر کشورها، و شرق را به‌سان نقشه‌ای که مرکز آن ایران است و شرق اسلامی در پیرامون آن قرار دارد و سپس سایر کشورهای شرقی به معنای عمومی در آن قرار گرفته‌اند (همان، ۱۶۲). ولی نراقی بین شرق و غرب تمایز زیادی می‌دید:

در غرب آزادی تنها و در شرق آزادی و تقوا وجود دارد. در غرب حقوق از اخلاق منفک، ولی در شرق یکی است. در شرق آزادی به معنای روحیه سرسپردگی به حق در برابر باطل، ولی در غرب به معنای رقابت و مسابقه است. در غرب، جامعه برای فرد به‌مثابه گرگ و در شرق به‌سان پناهگاه است. در غرب دادگستری بر مبنای دلیل، ولی در شرق بر مبنای حق است. در

غرب، آزادی براساس فرد و تفرد، ولی در شرق بر بنیاد خانواده، قبیله، ملت و امت استوار است. در غرب آزادی مقدم بر برابری و برادری، ولی در شرق برادری مقدم بر برابری و آزادی است. در شرق فرد از جمع تفکیک نمی‌شود و در صورتی که امتیازی به او تعلق گیرد از خود می‌پرسد آیا این امتیاز حق من بوده، آیا شرط انصاف است که فلان کار را انجام دهم؟ ولی در غرب آزادی به معنای رهایی از قیود جامعه به منظور کسب سود بیش‌تر حاصل است. بنابراین ملاک درستی و نادرستی امور، قانون (و نه حق) است (همان، ۸۷-۱۱۸، ۱۵۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۸، ۲۲۰). بر این اساس، آزادی در شرق عبارت از یاریابی انجام بسیاری از امور و خودداری از انجام آن است. در پرتو این تعریف می‌توان به مفهوم انسان کامل در معنای شرقی آن رسید؛ انسانی که متصف به صفاتی چون احوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک، معارف، ترک، قناعت، انزواگزینی و گمنامی است. در حقیقت آزادی شرقی عبارت از تقلیل علایق خیالی و تصنعی است، نه حرص‌زدن و طمع‌ورزیدن که در بن‌مایه فرهنگ غربی غنوده است (همان، ۷۱، ۷۶ و ۱۱۶). به نظر وی تنقید غرب فراتر از این حرف‌هاست:

غرب فقط در پی آزادی خود است آن‌هم به قیمت اسیرکردن دیگران؛ زیرا آزادی آتنی، امتیاز آزادان بوده و یونان به‌ناگزیر برای بقای خود و آزادی، دیگران را برده می‌کرده است. آزادی در غرب به معنای رهایی هرچه بیش‌تر از قیود اجتماعی به‌منظور دستیابی به سود بیش‌تر است. به همین علت در بطن آزادی غربی خشونت غنوده و آزادی اصیل غربی، آزادی تصرف بازارها با اتکا به روحیه زیاده‌طلبی است. تفکیک حقوق و اخلاق در غرب باعث شده است آزادی بازیچه گردد. هم از این‌رو سقراط کشی در باطن غربیان لانه کرده است؛ زیرا سقراط تصورات لذت‌طلبانه آتنیان خودخواه را به ریشخند گرفته بود و از آن‌جا که آنان دنیاگرا بودند، نتوانستند وجود و بقای او را تحمل کنند (همان، ۷۰-۹۵، ۱۰۳، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۳۴ و ۱۵۰).

به‌زعم نراقی همه غربی‌ها به نحو آتنی از آزادی سخن گفته‌اند مگر روسو و کانت که یکی در پی بازگشت به کلیت انسان بود و دیگری می‌خواست تدبیری بیندیشد تا تکلیف اخلاقی و گوش‌دادن به ندای باطن، مفاهیم ارجمند زندگی تلقی شوند. اما چنین برداشتی عملاً در زندگی سودجویانه غربی که آزادی را با امپراتوری خواهی بیرونی توأم کرده بود، از میان رفت و محصولاتی چون هیتلر و استالین پدید آمد. به همین دلیل، هم مارکسیسم و هم کاپیتالیسم دو روی یک سکه به‌شمار می‌روند که به یک اندازه نکبت‌زا هستند. از دیدگاه او، هم آنان که

کاپیتان دریغل می‌خواستند و هم آنان که شب هنگام انجیل بر سینه خود می‌فشارند سر و ته یک کرباس و کلتی یکپارچه و تفکیک‌ناپذیرند (همان، ۶۸-۶۹، ۹۹-۱۰۲، ۱۶۲-۱۷۰). این همه معلول معیوب بودن دستگاه شناخت‌شناسی غربی است؛ گویی غریبان شیر را به قیمت بریدن یال و دم و اشکم در قفسی می‌اندازند که خود با متر و معیارهای خویش از پیش ساخته‌اند (همان، ۲۲۷). پیشنهاد او به شرقیان این بود که راهی دیگر در پیش گیرند و به تقلید کورکورانه و پیروی چشم‌بسته از نهادهای اجتماعی بیگانه نپردازند و اجازه ندهند تکنوکرات‌های بریده از خود به هویت ملی و اصالت فرهنگی بی‌اعتنایی کنند (همان، ۲۵۲ و ۳۰۴).

به اعتقاد نراقی، تفکر سودجویانه غربی و اندیشه مادی‌گرای چپ در ایران نوعی بی‌مسئولیتی و بی‌اعتنایی پدید آورده و زشتی فرار از ایران را زایل کرده است. به‌همین دلیل مفهوم وطن از مُد افتاده، باور به آن امل‌مآبانه جلوه می‌کند و در عوض هرچه رنگ و بوی فرنگی دارد باب طبع همگان شده است (همان، ۲۵۹). به‌نظر او چاره‌ای که باید اندیشید، روی آوردن دوباره به شرق، تکیه به انترناسیونالیسم ملل آزاد و مستقل، در نظر گرفتن مصالح کلی و بسنده‌نکردن به حوزه‌های تفکیک‌شده به سیاق غرب است. بدون الزام به تکرار همه الگوهای غربی، باید عدالت و آزادی حفظ شود و فرهنگ ملی ایرانی با ابتنا بر آزادی‌های فردی واقعی و عدالت اجتماعی پدید آید. آزادی و عدالت را نمی‌توان از جوامع دیگر قرض کرد، بلکه باید آن را با استقلال ملی توأمان نمود و زبان و دین و سنت و آداب و رسوم و خواست‌های ملی را پاس داشت (همان، ۵۹، ۱۰۸-۱۰۹، ۲۲۱-۲۲۳، ۲۲۹-۲۳۰، ۲۴۲-۲۴۳ و ۲۶۳). خوبی دربارهٔ چگونگی تحقق این مسئله با بیان طنزگونه‌ای چنین پاسخ داده است: همان‌گونه که از میان خربزه و هندوانه می‌توان هر دوane را انتخاب کرد. نراقی در جای دیگری موضعی اتخاذ کرده است که در مقایسه با سخنان و رهنمودهای پیشین‌اش، تناقض‌آمیز می‌نماید: خربزه و هندوانه شرق و غرب ذاتاً با هم ناسازگارند و نمی‌توان هر دو را با هم داشت زیرا در این صورت حتی خیار هم‌گیر ایرانی‌ها نمی‌آید (همان، ۱۴۲-۱۴۳). نراقی هیچ‌گاه به‌درستی معلوم نکرد که آیا شرق و غرب مکمل همدیگرند یا یکی بر دیگری چیرگی همه‌جانبه دارد؟ تکلیف ایرانی‌جماعت چیست؟ در شرایطی که غرب سراسر تنقید است و تنفر و خوب یا بد در حال چیرگی است، و شرق هم یا خود را نشناخته یا از دریچه چشم دیگری خویشتن را شناخته است، ایرانی در مقام مرکز عالم شرق چه شیوه‌ای را باید فراراه خود قرار دهد؟ اگر دست روی دست بگذارد، عقب خواهد افتاد و

دچار نابودی هویت خواهد شد، و اگر فقط به خود تکیه نماید تکلیف او با چیرگی روزافزون غرب چیست؟ اگر به سوی غرب رود از باب ناسازگاری ذاتی طُرُفی نخواهد بست، و اگر غربی شود شرقی نخواهد ماند؛ گویی بیچارگی، مخرج مشترک سرنوشت قریب به اتفاق ایرانیان در باب غرب‌پذیری یا غرب‌ناپذیری است. به اعتقاد تراقی، مردم در مشروطیت دنبال غرب و تحفه غرب نبودند ولی فداکاری‌های ایرانیان به دلیل غلبه آزادی‌خواهی غربی بر عدالت‌خواهی شرقی فدای تصورات انتزاعی از حکومت و قانون و آزادی شد (همان، ۲۰۵-۲۱۴). او خوبی را متهم کرد که با دیدی غربی به شرق نگاه می‌افکند زیرا پیشرفت تکنیک و تسلط سیاسی غربیان باعث شده که فلسفه‌های غربی به مثابه حجابی سیاه انوار شرق را مخفی کند (همان، ۱۴۱). وی دیگر روشنفکران را متهم نمود که مانند دریانوردان بی‌قطب‌نما در اقیانوس‌ها سرگردان‌اند و از شرق، غرب، خودی، بیگانه، کاپیتالیسم، سوسیالیسم، دنیا، آخرت، فرهنگ و شبه‌فرهنگ، همه و همه سخن می‌گویند بدون آن‌که بفهمند و بدانند که چه می‌گویند (همان، ۴۷). البته در این میان، خود از این نکته غفلت ورزید که در راه دردشناسی و درمان‌یابی به همان ورطه‌ای درغلته است که زمانی روشنفکران را از آن برحذر می‌داشت. تراقی ایدئولوژی‌های وارداتی غرب را موجب ثقل سرد فکری ایرانیان می‌داند (همان، ۲۳۱). وی به هنگام چاره‌جویی برای درمان درد ایرانی، ناسیونالیسم را فقط عامل نگاهبان ملت‌ها تلقی می‌کرد و نه خیال‌واهی انترناسیونالیسم (همان، ۳۵). او احتمالاً هرگز این نکته را نسنجید که هم ناسیونالیسم به‌زعم او مقبول و هم انترناسیونالیسم به نظر او منفور، هر دو مفهومی غربی هستند که از دل تحولات تکنیکی و فزاینده تمدن مغرب‌زمین بیرون تراویده‌اند. او روشنفکر ایرانی را از نشخوارکردن مفهوم‌ها و حرف‌های کهنه پرهیز می‌داد و به اتخاذ موضعی ملی در قبال مشکلات جهانی سفارش می‌کرد. از روشنفکر در مقام عامل تحول می‌خواست که علیه سودجویی و مسخ‌شدن انسان ایرانی، بوروکراسی، انحراف از اصول و عوامل تباہ‌کننده فرد و جامعه، مبارزه‌ای تمام‌عیار در پیش گیرد. تراقی در نقش مصلحی اجتماعی در سطح جهان از همگان می‌خواست که خود را در برابر غرب حقیر نشمرند و به تقلید کورکورانه از غرب نپردازند. به ایرانی‌گوشزد می‌کرد که ذره‌ای از جوانمردی اسلامی - ایرانی در اخلاق سیاسی غرب نیست زیرا معلم غرب در چند سده اخیر ماکیاولی بوده و مارکسیسم نیز مرحله عالی و تکامل‌یافته ماکیاولیسم است، پس باید به سنن ایرانی پناه برد و به جای روش‌های مرسوم غربی برای نمونه از الگوی خانه انصاف و شورای

ریش سفیدان یا دموکراسی روستا بهره جست (همان، ۵۴-۵۵، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۳۱ و ۲۵۸). نکته پنهان در کلام او پذیرش مفاهیمی چون دموکراسی، آزادی، قانون و توسعه صنعتی است با افزوده‌ای ایرانی - اسلامی که اگر به آن‌ها علاوه شود با شرق غربی شده مثالی مواجه می‌شویم. برای نراقی همه مفاهیم خوب شرقی و غربی مهم‌اند، اما معیار تعیین خوبی و بدی ممالک و محک غربی است و از آن‌جا که مسیر غرب از روزگار رنسانس به این سو محکوم به نقد بوده، نیک است شرق به سرچشمه غرب برسد و دوباره حرکتی را آغاز کند که از نوع رنسانس غربی نیست. پس مسیر حرکت مجدد شرق را غرب گذشته تعیین می‌کند و چون غرب آینده، غربی متعفن است برای احتراز از آن شرق باید راه دیگری بییابد. بنابراین غرب هم پیموده‌ها و هم ناپیموده‌های ما را تعیین می‌کند. در معیار نراقی غرب الف غرب نامعقول و غرب ب، غرب مقبول است. از آن‌جا که تحول شرق از وضع ناپذیرفتنی کنونی به وضع پذیرفتنی پسین امری بایسته است، بنابراین شرق باید بکوشد با غرب الف هم‌سرنوشت نشود، بلکه غایت قصوای شرق مقبول، غرب ب است.

سخن هفتم - چهار مکتوب دیگر^۹

(تردید در روش‌شناسی‌های غربی و نزدیک‌کردن حقیقت به واقعیت)

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند

قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است

احسان نراقی در این چهار مکتوب که مشتمل بر ترجمه و تألیف است، خود را عصاره و بیان نموده است. گرچه او به نقد غرب و سفارش به شرق همت گماشت، آنچه در اندیشه او غلبه داشت، ذهنیت غربی بود. نراقی ذخیره‌های فرهنگی و موارث کهن ایرانیان را پادتن وجود مالا مال از عشق، محبت، کف نفس، خویشن‌داری، مدارا و گذشت آن‌ها در برابر هجوم بیماری غرب می‌دانست. وی با بهره‌وری از منظری دورکهایمی چنین ذخیره‌های فرهنگی و معتقدات معنوی را کارمایه حفظ جامعه از بلایا در هنگامه گذار از یک وضع به وضعی دیگری تلقی کرد و معتقد بود این ذخایر در وضعیت ائومی (فروریختگی نظم قبلی و عدم استقرار نظم جدید) ضایعات اجتماعی و انسانی را تقلیل می‌دهد (کرین، نه و ده). راه‌کاری که او برای دچار نشدن به ضایعات ناشی از سیطره کمیت پیشنهاد داد، بهادادن به کیفیت بود؛ زیرا کمیت را مرئی،

محسوس، واردشدنی و پایان‌پذیر می‌دید، ولی کیفیت را ذوقیات و عواطفی که ذاتاً امری نامرئی، نامحسوس، واردنکردنی، زنده، خلاق، مصرف‌ناشدنی و پایان‌ناپذیر است و به کمیت روح و حیات می‌بخشد (باستانی پاریزی، پانزده). نکته آن است که تمام بن‌بست‌ها و نارسایی‌های کنونی غرب از منظر نراقی حاصل افزایش کمیت‌ها و بی‌توجهی به کیفیت‌هاست. مانند آگهی‌های تجاری که میل به اسراف و تجاوز را دامن می‌زنند، رابطه انسانی چهره به چهره را به پیوندهای سرد و ماشینی تبدیل می‌کنند، احساس عدم مسئولیت و بی‌توجهی به جامعه را در فرد می‌افزایند و خشونت و مفساد اجتماعی را افزون می‌کنند. از دیدگاه وی خودکارشدگی موجب گم‌گشتگی فرد در پیچ و مهره ماشین و تفکیک ساعات کار و فراغت از یکدیگر می‌شود. از سوی دیگر کار قطعه‌قطعه‌شده زندگی را دچار انشقاق می‌کند و شناسایی افراد را از همدیگر کاهش می‌دهد و به ایجاد احساس تنهایی خشونت‌آمیز در افراد می‌انجامد (همان، پنج تا چهارده). این همه، نراقی را به این نتیجه رساند که ایرانیان برای ممانعت از سیطره کمیت باید به کیفیت زندگی بپردازند و در عوض توجه به تکنولوژی به آب و گل و سبزه و مواهب طبیعت روی آورند. به جای الگوهای بیگانه وارداتی به هویت ملی بپردازند. به جای برنامه‌ریزی و ساماندهی به جنبه‌های ذهنی، شخصی و روحانی زندگی توجه کنند. به جای مشکلات و مصیبت‌های امروزین غربی به اقلیم خویش دقت نمایند و از یاد نبرند که برای دردی که منشأ غربی دارد نمی‌توان به درمان غربی متوسل شد (همان، پنج تا چهارده). او ایرانیان را از دل‌بستن به طمع خام رسیدن به تمدن بزرگ که حکومت شاهنشاهی تبلیغ می‌کرد، برحذر می‌داشت؛ زیرا به‌خوبی می‌دانست که این امر به قیمت فروپاشی همبستگی ملی تمام می‌شود. در عوض شرقیان را سفارش می‌نمود که کنترل جریان تجدد را به‌دست گیرند و از غرب‌گرایی افراطی پرهیزند (نراقی، ۱۳۷۳، ۱۹). اما احسان نراقی همچنان ایرانیان را پا در هوا نگه داشته بود، یعنی از یک‌سو برای درد غربی‌شدن شرقیان، درمان غرب را نمی‌پسندید و از سوی دیگر توصیه می‌کرد که باید از غرب‌گرایی افراطی پرهیز کنند. پرسش نراقی این بود که اگر غرب، کلیتی یکپارچه است چگونه می‌توان از بخشی از غرب بهره برد و بخش دیگر را به حال خود واگذاشت:

غرب غرب است و ریز و درشت، منفی و مثبت، کم و کیف، چند و چون و خوب و بد آن مخلوط شده است و سواکردنی هم نیست. بنابراین چگونه می‌توان از غرب متقدم و متأخر

یکپارچه تنها بخشی از غرب را انتخاب کرد که به کار درمان درد شرقیان بیاید؟ شگفت آن‌که درد شرق نه تنها نزد او بلکه نزد دیگران نیز ناشناخته مانده و آن‌چه تاکنون شناخته شده و به‌مثابه درد شرق تلقی گشته، سیطره غرب و برتری تکنیکی آن‌ها و در مقابل، عقب‌افتادگی شرق بوده است نه درد خودی و شرقی به‌طرز خالص. شرقیان از هنگام تسلط غرب، در برابر ترقی و پیشرفت‌هایش خیره شده و به وادی حیرت غلتیده و گمان کرده‌اند که درد و غمی دارند، در حالی‌که اگر غرب تکنیکی و فراتکنیکی دوره مدرن اصلاً پدید نمی‌آمد شرقیان همچنان در خواب خوش غنوده بودند و احساس درد نمی‌کردند. البته کتمان نمی‌توان کرد که غرب به شرق درد را شناساند و گرچه دردشناسی از عهده شرق برنمی‌آمد. چرتکه تنها در قیاس با رایانه‌ها و ماشین‌های حساب ایزاری عقب‌مانده نامیده می‌شود و گرچه نسبت به حساب‌کردن با انگشتان دست وسیله‌ای به‌مراتب پیشرفته‌تر است. چوپان و گله‌دار شرقی که پیش‌تر شیر گاو و گوسفندش را با دست می‌دوشید، با دیدن شیردوش برقی شگفت‌زده دریافت که امکان وقوع و پدیدآمدن وضعیت پیشرفته‌تری نیز هست و از آن پس مفاهیمی مانند کسب سود بیش‌تر، انتقال شیر با سرعت بیش‌تر به‌دست مصرف‌کننده، حمل شیر به نقاط دوردست و امکان نگهداری درازمدت آن معنا پیدا کرد. بدیهی است معانی جدید ابزارهای جدید می‌طلبند و تکنیک‌های نو مفاهیم نوین می‌آفرینند. گوشه‌گیری و گمنامی شرقی ابزارساز نیست بلکه ابزارگریز است؛ زیرا هر ابزار و تکنیکی را نوعی قیدوبند می‌پندارد، در حالی‌که عسرت و حرکت غربی به ابزار نیازمند است بنابراین تکنیک را مفید تلقی می‌کند. شرقیان باید هوشیار باشند که مبادا به علت عدم دست‌یابی به تکنیک و به‌سر بردن در وضعیت مغلوبیت، به کمیت پُشت کنند و هوادار کیفیت شوند. مسئله غرب مشکله‌ای است که سراسر زندگی و اندیشه ایران و آسیا را تحت‌تأثیر خود قرار داده و موضع‌گیری در برابر آن به امری کاملاً ناگزیر بدل شده است (نراقی، ۱۳۷۸، ۶).

غرب نراقی عبارت از چند عنصر است: فرهنگ مدرن، علم جدید، علوم اجتماعی به‌مثابه ابزار برنامه‌ریزی و کنترل، تکنولوژی و اقتدار تکنیکی و سیاست استعماری (همان، ۹). شرق او نیز بیش‌تر به الهامات همانند است یعنی غنای فرهنگی، تجربه و تمرین روحی، میراث فرهنگی هزارساله، دنیای درونی عمیق و وسیع، آزادگی، مروت و جوانمردی (همان، ۳۲۷، ۳۳۰-۳۳۱). به نظر او همه این امور در مجموع مسئله سنت را شکل می‌دهد یعنی بومی‌گرایی و میراث فرهنگی بومی و تعیین حدّ و حصر آن‌چه خود داریم (همان، ۶) و همین سنت در کشاکش با

تجدد، شرق را در موضعی تشویش‌آفرین قرار داده است. از نظر او هم شرق قابل نقد است از بابت گم‌گشتگی و بحران هویتی که به آن دچار است، و نیز به این علت که در توسل و تشبه به بیگانه راه افراط را پیموده و اندیشه‌های عارفانه و مکارم اخلاقی‌اش در سردخانه قرار گرفته‌اند و میان آرزوها و اعمالش فاصله افکنده شده است (همان، ۳۳۱، ۳۴۱) و هم غرب قابل نقد است از بابت آن که هنوز تفکر علم‌گرای قرن نوزدهمی بر آن سیطره دارد، روش‌شناسی‌اش دچار کاستی است، پدیده استعمارش به سوء تفاهم‌ها دامن زده و دنیا را دو قطبی کرده و به طرز تصنعی دو حوزه فکری شرق و غرب را پدید آورده و دو مفهوم انسان شرقی و غربی را معرفی کرده است که این‌همه در شأن انسان به معنای ودیعه الهی نیست (همان، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹). ولی در فرجام کار نراقی هرچه پیش‌تر رفت حس کرد که در نهایت دو دنیای متفاوت شرق و غرب وجود دارد:

یکی به دور از دسترس بودن حقیقت و دیگری به دم‌دست بودن واقعیت اشاره می‌کند. یکی غرق در غفلت از دنیا و دیگر غرق در واقعیت دنیا است. یکی با اخلاق و عرفان خود را تلطیف کرده، یکی به دامان خشونت عبث و شورش بی‌دلیل پناه آورده است. یکی به ارزش‌های معنوی و غیرواقعی و مطلقاً سنت‌گرا بها داده، دیگری پیشرفت فنون و علوم و توسعه اقتصادی را مد نظر آورده است (همان، ۳۲۹-۳۳۲ و ۳۴۹-۳۵۰). اما چون مسئله غرب در فرجام کار مسئله شرق نیز هست، شیوه تحول شرق اهمیتی دوچندان می‌یابد. نفی جبر تکنولوژیک و داشتن حق انتخاب و اختیار و پرهیز از خطای غربیان در صورتی ممکن است که از ترقی، استنباط درست شود و تقلید کورکورانه صورت نگیرد. به این منظور باید به اختلاط، تلفیق، گزینش و تلطیف دست زد و آرمان‌های دیرینه ایرانی را با دانش جدید مادی وفق داد و از اصول اخلاقی و معنوی که حقیقی و تشکیل‌دهنده بنیاد هویت و شخصیت ذاتی ایرانیان است دور نشد (همان، ۳۳۱، ۳۳۷-۳۳۸).

با مروری بر نقد نراقی از غرب، انتقاد او از شرق، تمایزی که میان شرق و غرب قائل شده و شیوه‌ای که برای تحول شرق نشان داده است، می‌توان دریافت که او در مقام یک جامعه‌شناس (و نه یک فیلسوف) برکرسی آسیب‌شناسی و زوال‌شناسی تکیه زده و درصدد بود تا نسخه درمانی برای غرب و شرق بنویسد. دیدگاه نقدگرایانه او از غرب تقلیدی کامل از مشق‌های مکرر خود غربیان درباره زوال‌شناسی تمدن غربی بود. بنابراین نه تنها برای غربیان بلکه حتی برای

شرقیان نیز تازگی نداشت. تمایزی که او میان شرق و غرب قائل شد، تکرار یافته‌های بسیاری بود که بر تفاوت‌های دو دنیای مدرن و سنتی پای فشرده‌اند و از این بابت نراقی تنها به دلیل برخورداری از تحصیلات دانشگاهی و تجربه زندگی طولانی آموزشی و پژوهشی در اروپا تنها یک گام جلوتر از سفرنامه‌نویسان قاجاری بود، وگرنه در نفس تمایزهایی که میان شرق و غرب دیده بود، میان او و ابوطالب لندنی، میرزا صالح شیرازی، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، حاجی محمدعلی پیرزاده و میرزا ابراهیم صحاف‌باشی تهرانی تفاوتی به چشم نمی‌خورد. همچنین شیوه‌ای که وی برای تحول پیش می‌کشید، تأکید بر ذیل تاریخ ترقی مغرب‌زمین است نه بر صدر آن. اگر غرب راه غلطی پیموده است شرق چرا می‌خواهد تحول یابد؟ اگر غرب بخشی از راه را رفته و آن هم به خطا، شرق چگونه مدعی است که بقیه راه را درست طی خواهد کرد؟ اگر بخشی از غرب درست و بخشی دیگر نادرست است شرق دو الگو پیش‌رو دارد که هر دو غربی است؛ یعنی چه راه غرب را پیوید و چه نپیوید در نهایت کاری غرب‌گونه کرده است. تلفیق انسان‌گرایانه و جهان‌وطنانه خوبی‌های شرق و غرب به منزله شیوه ستایش‌آمیز تحول باز هم غرب‌مدار است زیرا بازشناسی خوبی‌های شرق منوط به شناسایی بدی‌های غرب است و شناسایی خوبی‌های غرب منوط به بازشناسی بدی‌های شرق است. بنابراین درونی‌کردن تکنیک و روی‌گردانی از زبان‌های تکنیک بدون توجه به پشتوانه‌های فراتکنیکی، به مثابه آن است که بخواهیم بدون توجه به قیاس‌ناپذیری و ترجمه‌ناپذیری ذاتی مقولات دو تمدن و بدون همسان‌کردن این مقولات در اقوال و افعال و اوام، فروض انسان‌شناسانه عارفانه شرقی را به غربی‌ها بشناسانیم.

نتیجه‌گیری

جنبش‌های دانشجویی دهه شصت میلادی که نوعی خیزش‌های فعال ضد - فرهنگی (Counter - Culture) خارج از نظام مستقر و در عین حال ستایشگر شیوه‌های ضدتکنولوژیک، ضدمدرن و ضد مصرف‌گرایی به‌شمار می‌روند، احسان نراقی را تحت تأثیر خود قرار دادند و او را واداشتند تا نقدی همه‌جانبه علیه زبان‌های شبه‌اهریمنی تکنولوژی و افراط‌کاری‌های مدرنیته آغاز کند؛ نقدی که به‌ناچار سوی دیگر آن تجلیل از ارزش‌های سنتی و در واقع نوعی غرب‌ستیزی شرقی بود که حقیقتاً آفریده غرب محسوب می‌شد. غرب‌شناسی غرب‌ستیزانه نراقی از بحرانی سرچشمه می‌گرفت که جامعه غربی با آن روبه‌رو بود و دخلی به شرق نداشت

ولی نراقی با اتخاذ موضع «شرق از چشم غرب» فکر می‌کرد بهتر است پیش از سرایت بحران به شرق جلوی آن گرفته شود. این بایستگی لزوماً نگاهی به معضلات و مشکلات شرق محسوب نمی‌شد بلکه نتیجه نگاه به شرق از چشم غرب بود. احسان نراقی در نقدگونه خود بر غرب و نسخه‌پیچی‌اش برای شرق دچار مشکلی معرفت‌شناختی بود؛ به این معنا که از نقد پیشرفته و دقیقی که خود غربیان برای آسیب‌شناسی جوامع خود به کار بسته بودند، برای زدودن مشکلات جامعه‌ای پیشاصنعتی بهره گرفت. نقد دهه شصت میلادی غربیان بر غرب بر عامل معنویت، که بدون رجوع به مذهب و دین نیز معنی می‌داد، تأکید داشت و نراقی درس خوانده در محیط غرب نیز همان مضامین و محتواها را در مورد جامعه ایرانی به کار بست در حالی که معناگرایی هیپی‌مآبانه و اعراض و اعتراض‌های جوانان غربی لزوماً به دین‌باوری نوع شرقی ختم نمی‌شد. غرب‌شناسی منتقدانه نراقی شیفته شرق نبود بلکه در ذات خود پیروی از غرب را نهفته داشت. بازشناسی و بازتولید این شیوه که در ادامه غرب‌باوری شیفته‌دلانه روزگار مشروطیت طرح شد، مرهون شیوه‌های غربی بود. بنابراین حتی اگر از غرب انتقاد می‌کرد به آن دلیل بود که خود غرب به انتقاد از افراط‌گری‌هایش در بهره‌وری از فرآورده‌های تجدد همت گماشته بود. در صحت این مدعا همین بس که شیوه مذکور کم‌تر به نقد تجدد پرداخت، از آن‌رو که خود غرب هم کم‌تر به نقد تجدد اهتمام داشت. نراقی در نقد و انتقاد نیز هوادار الگوهای غربی بود و طبیعی است که از نگاه نظری چنین غرب‌شناسی نقادانه‌ای به همان ورطه‌ای درخواهد غلتید که پیش از این غرب‌باوران به آن گرفتار آمده بودند؛ سفارش به پیروی از غرب.

نقد فرهنگ مدرن در عصر ضد مدرن در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ه. ش جدا از اسلام‌خواهان که همیشه به نوعی مستفاد مظاهر مدرنیته بوده‌اند، از تفکرات پسامدرنیستی اروپایی و اندیشه‌های اعراضی آرمان‌شهری امریکایی تأثیر پذیرفت و خود را بارور کرد. به همین دلیل در این دوره تحصیل‌کرده‌ها، دانشجویان و روشن‌اندیشان به نقد غرب، فرهنگ غرب و غرب‌زدگی همت گماشتند و مدرن‌سازی بی‌نقشه و توسعه اجباری غرب‌گرایانه را نکوهش کردند و در مقابل، توجه فرهنگ به درون، کسب استقلال ملی و تجدید حیات فرهنگی بومی - اسلامی را شیوه‌ای محبوب و مقبول برای توسعه قلمداد نمودند. احسان نراقی نیز در زمره کسانی بود که از چشم غرب به شرق نگریست و نسخه برای شرق پیچید بدون توجه به این نکته که درد و درمان هر دو غربی است و شرق مستأصل توان دراندازی طرحی نوین بدون استمداد از غرب را ندارد.

به این ترتیب احسان نراقی را می‌توان در گروه اندیشه‌ورزان دردشناس درمان‌خواهی قرار داد که مشکله ایرانیان را در نوشدن بدون تجدد می‌دید. او مصرف کالای جدید و غرق شدن در اشکال زندگی نو را نشان تجدد نمی‌دانست و وضعیت ایرانیان را در پذیرش نشانه‌های تجدد بدون درک فهم و عمق آن، به کسانی تشبیه می‌کرد که سر را تراشیده ولی راه و رسم قلندری را نیاموخته‌اند. مشکل بزرگ نراقی این بود که ایرانی شایسته را انسانی می‌پنداشت که هم فتوت لوطیان قلندروش را داراست و هم شجاعت و نجابت شهسواران اروپایی راه، اما درباره امکان پدید آمدن چنان انسانی که به یک معنا هم دیوژن حکیم و هم عزیزالدین نسفی خواهان دست‌یابی به آن بودند، سخنی فیلسوفانه و حکیمانه مطرح نکرد و تنها به یافته‌های جامعه‌شناسی غربی تکیه نمود. آنچه از مجموع آرای نراقی درباره مفهوم غرب برمی‌آید این است که به نظر وی غرب در ویژگی‌های زیر خلاصه می‌شود:

حاکمیت فرهنگ و علم مدرن، تخصص‌گرایی افراطی، چیرگی تکنولوژی و تکنیک، توسل به شیوه‌های استعماری برای رسیدن به توسعه، عینی‌گرایی و کاربست و روش تحصیلی، فردگرایی و اعتقاد به موجودیت فرد جداشده از جمع، اعتقاد به ساماندهی و دیوان‌سالاری، مادی‌گرایی و سودپرستی، اهمیت دادن به تولید روزافزون به قصد تصرف بازار، و رواج آزادی‌های فردی.

و جوه عمده نقد غرب از منظر احسان نراقی عبارت است از:

بی‌اعتنایی غرب به محیط عاطفی انسان‌ها، زوال زیست‌بوم انسانی، چیرگی ماشین و خودکارشدگی روابط انسانی، حاکمیت روحیه مصرف‌گرا، بیش از حد بر روح بشر، ادعای جهان‌گرایی علمی، گسستگی نظام خانوادگی، سودپرستی، خودبیرترینی تاریخی، داشتن دیدگاه تخصص‌گرایانه، تجزیه‌طلبانه و انفورماتیک به تمامیت هستی بشری، ترویج احساس بیگانگی فرد در میان جمع و تفکیک حوزه‌های حقوق و اخلاق فردی از حقوق و اخلاق جمعی، بی‌اعتنایی به عدالت و باور به آزادی به معنای خودخواهی زیاده‌خواهانه، گم‌گشتگی فرد در میان خودکارشدگی و دیوان‌سالاری، شرق‌شناسی وارونه و فهم تکنیکی از سیالیت‌های روحی و اخلاقی شرق، حاکمیت تشویش و اضطراب بر زندگی انسان‌ها، تسلط کمیت و فراموشی کیفیت، سستی‌گرفتن معتقدات مذهبی و اصول اساسی اخلاقی، داشتن دیدگاه علم‌گرایانه

تجربی صرف در فهم زندگی بشر، شناخت شیئی‌واره از پدیده‌های اجتماعی، استعفا از خودی‌بودن و تشبه به بیگانه، شناسایی خودی با نگاه بیگانه، انفصال تاریخی از گذشته و بی‌اعتنایی به حافظه جمعی، حقیر پنداشتن خودی در مقابل دیگری، مسخ‌شدن انسان، بی‌ارزش‌شدن مفاهیم وطن‌خواهانه، و تقلید کورکورانه از نهادهای بیگانه.

به نظر نراقی، شرق برای ایستادگی در برابر غرب ناگزیر است به صفات و وجوه پذیرفتنی و مثبتی آراسته شود که عبارت‌اند از:

جوانمردی اسلامی - ایرانی، عشق و برادری و رفاقت، تأمین رفاه و آبادانی و پیشرفت بر بنیاد خود، صلح و سلامت و تعادل و نیکبختی، خودآگاهی به آیین و دین و آداب و رسوم خودی، تلاش برای پدیدآیی انسانی کامل با پندار و گفتار و کردار نیک، کوشش در جهت کسب استقلال اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تکنولوژیک، داشتن کف نفس و مدارا و گذشت و آرامش و تفاهم قلبی و تحمل دیگری، توجه به کیفیت زندگی، تقویت روحی با توسل به غنای فرهنگی.

ابزار تحول از دیدگاه وی عبارت‌اند از:

ایجاد دانشگاه‌های متعدد و تربیت استادان و دانشجویان مسئولیت‌شناس، بهره‌وری از تکنولوژی ملی و خودبسته و مجهز به فرهنگ فکری خلاق و تلطیف‌شده، وجود روشن‌اندیشانی دقیق و کنجکاو که به کاوش در تاریخ گذشته ایران و ارزیابی منصفانه و منتقدانه وضعیت کنونی بپردازند، وجود روشنفکران ایرانی وطن‌دوست و منطبق با شرایط روز ایران و جهان که درصدد تقلید صرف از غرب نیستند، و کنار گذاشتن علم‌گرایی محض و روی‌آوری به پدیدارشناسی و روش‌شناسی‌های قوم‌محور و انسان‌شناسانه.

عمده‌ترین شیوه‌هایی که نراقی برای دست‌یابی به تحول موردنظر خویش پیشنهاد کرد شامل موارد زیر است:

تسلط بر اصل و مبدأ تفکر غربی، عدم تکرار غفلت‌های غرب، اقتباس معقول از غرب که چیزی فراتر از تقلید صرف از غرب و در واقع پیشرفت بر پایه وحدت ملی و با توجه به شیوه تفکر تکنوکراتیک و مبتنی بر تجارب بومی است، کنترل جریان تجدد و پرهیز از غرب‌گرایی

افراطی از یک سو و فرورفتن در بزرگ‌نمایی‌های اغراق‌آمیز گذشته ایران زمین از سوی دیگر، و رسیدن به نوعی غرب‌شناسی اصیل بدون غربی شدن.

پی‌نوشت

- ۱- «گفت‌وگو با دکتر احسان نراقی»، کلک، شماره ۷۱-۷۲، بهمن و اسفند ۱۳۷۴، ۴۸۳-۵۶۹.
- «نگاهی به تجربه آموزش مدرن در ایران: مصاحبه با احسان نراقی»، گفتگو، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۷۴، ۷۸-۷۱.
- ۲- نراقی، احسان. *علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن*، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۴. ویراست تازه‌ای از این کتاب چاپ و نشر شده که ویژگی‌های آن از قرار زیر است:
- نراقی، احسان. *علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن*، تهران: نشر پژوهش و فرزانه، ۱۳۷۹.
البته در استنباط نکته‌هایی که نگارنده مقاله مدنظر دارد، نه چیزی افزون کرده و نه کاسته است.
- ۳- نراقی، احسان. *جامعه، جوانان، دانشگاه: دیروز، امروز، فردا*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با انتشارات فرانکلین، چاپ اول، ۱۳۵۰، چاپ دوم ۱۳۵۴.
- ۴- در کتاب جدیدی که به نام *در خشت خام: گفت‌وگو با احسان نراقی* (تهران: جامعه ایرانیان، تنظیم گفت‌وگو و ویرایش از سیما سعیدی، بهار ۱۳۷۹) چاپ و نشر شده و حاصل گفت‌وگوی سید ابراهیم نبوی با نراقی است، ایشان کامیاب همان یافته‌ها و باورهای پیشین خود را تکرار کرده است. برای نمونه، همچنان از عدم منافات قوانین غربی با اخلاق شرقی سخن گفته است: «این قوانین و مقررات غربی را ما تطبیق بهیم با روحیات شرقی خودمان» (۱۸۸). یا غرب را در مصرف‌گرایی، تجمل و تخریب محیط‌زیست، اسراف در مصرف و استفاده نامطلوب از اتومبیل منحصر کرده است (۱۸۲-۱۸۷). سید ابراهیم نبوی در مقام گفت‌وگوکننده با احسان نراقی شاید با در نظر گرفتن وضع زیست اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، آن‌هم در حکومت پهلوی دوم و هم در زمانه کنونی، به ایشان لقب «مردی برای تمام فصول» (۲۷) را داده و البته نراقی خود نیز به پذیرش چنین لقب و وضعیتی صحنه گذاشته است: «از نظر من عالم اجتماعی باید حالت ناصح پادشاهان را داشته باشد» (۲۱۷).
- به این کتاب پس از چاپ از سه منظر نگریسته شد: (۱) شخصیت و باورهای گفت‌وگو‌شونده، (۲) شخصیت و شیوه زیست فرهنگی و اجتماعی گفت‌وگوکننده، (۳) محتویات کتاب، که البته جای پرداختن به این هر سه در

مکتوب حاضر نیست اما سه نقد جدی و یک پاسخ موشکافانه به این کتاب داده شد که به چاپ رسید و با توجه به چارچوبه روش شناسانه این مقاله نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد. نخستین نقد جدی در *هفته‌نامه عصرما* - ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - و بدون ذکر نام نویسنده به چاپ رسید (- «روشنفکری پهلویستی: یک مطالعه موردی»، سال هفتم، ۱۳۷۹/۴/۲۹، شماره ۱۷۱، ۸۶). ناقد محترم نکته‌هایی را نگاشته است که با حذف یکی دو واژه می‌توان آن را پذیرفت:

«اگر به تلاش‌های نراقی در حفظ فرهنگ خودی نیک بنگریم با دو مضمون پُررنگ مواجه خواهیم بود؛ نخست، ضرورت زمینه‌سازی برای تحقق هویت غربی در کشورمان و دوم، رویکرد اخلاق‌گرایانه وی به مسئله بحران غرب. محور نخست آشکار می‌کند که تلاش‌های نراقی حداقل در وجه غالب برخلاف محییان و روشنفکران اسلامی نه استقلال هویتی، پاسداری از میراث ملی و خودجوشی و درون‌زایی فرهنگی، بلکه زمینه‌سازی برای تحقق اندیشه «غیر» (یعنی مدرنیته) و عملاً مسخ تدریجی و حساب‌شده هویت این ملت بود» (همان، ۷).

پاسخی به این نقد منتشر شده است که می‌توان به آن رجوع کرد:

- «روشنفکری پهلویستی: یک تعریض و یک پاسخ»، *عصرما*، سال هفتم، ۱۳۷۹/۸/۲۱، شماره ۱۸۷، ۸۶. مشخصات دومین نقدی که البته از منظری متفاوت به رشته تحریر درآمده و با برخی افزودن‌ها و کاستن‌ها و با نقد *هفته‌نامه عصرما* پذیرفتنی است، به شرح زیر است:

- موسوی، سید عبدالرضا. «آنچه در آینه جوان ببیند: نقدی از کتاب در خشت خام، گفت‌وگو با احسان نراقی»، *دانستنی‌ها*، سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۳، ۱۳۷۹/۵/۱۲، ۴۶-۴۷. ویژگی کتاب‌شناختی سومین نقد «درخشت خام» به شرح زیر است:

- سیف، احمد. «خشت پخته و فکر خام»، *جهان کتاب*، سال ششم، شماره سوم تا ششم، شماره پیاپی ۱۲۶-۱۲۳، خرداد - تیر ۱۳۸۰، ۱۰-۱۱.

دکتر احمد سیف نقد خود از کتاب مذکور را با این عبارت آغاز کرده است:

«بله، من [احسان نراقی] در تهران بی‌نظم بودم، نه در پاریس. اون‌جا دیگه آدم نباید بی‌نظم باشد». سپس مطلب را چنین پی می‌گیرد:

«این پاسخ دیدگاه جامعه‌شناسی نیست که به بررسی غرب‌زدگی بنشیند، بلکه منظر غرب‌زده‌ای است که اتفاقاً جامعه‌شناس هم هست، پس چرا نراقی ایرانی در

تهران آن را جدی نمی‌گیرد ولی نراقی در پاریس عملاً کس دیگری می‌شود؟ و آن وقت همین آدم به زمین و زمان ابراهیم می‌گیرد که نه کسی چون او غرب را شناخته است و نه کسی به قدر او شرق را می‌شناسد» (همان، ۱۰).

یادآوری می‌شود، من نگارنده نیز همین را در ذهن دارم که احمد سیف به قلم پرورده است.

۵. نراقی، احسان. غربت غرب، تهران: امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۵۳، چاپ دوم ۱۳۵۴.

احسان نراقی در گفت‌وگو با سیدابراهیم نبوی ماجرای نوشتن این کتاب را چنین شرح داده است:

«با این قصد بود که به عمق جامعه غربی بروم و ایرادات جوانان را به جامعه

غرب [که برآمده از بحران‌های جوانان اروپایی و آمریکایی در سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۷۰

بود] مطرح کنم و به شاه و دیگر ایرانیان بفهمانم که راه غرب برای دنبال کردن راه

صحیحی نیست» (در خشت خام...، ۲۳۷).

۶. نراقی، احسان. آن چه خود داشت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵.

احسان نراقی در گفت‌وگو با سیدابراهیم نبوی ماجرای نوشتن این کتاب را چنین توضیح داده است:

«غربت غرب اشکال کار را نشان می‌داد و آن چه خود داشت، ادامه آن بود و در

پاسخ به آنان که می‌پرسیدند حالا که راه غرب را نباید رفت پس چه باید کرد...

می‌خواستم بگویم نباید آن چه را خود داریم فدای مدرنیته کنیم» (در خشت خام...،

۲۳۸)

۷. نراقی، احسان. طمع خام، تهران: توس، چاپ اول، ۱۳۵۶.

احسان نراقی در گفت‌وگو با سیدابراهیم نبوی ماجرای نوشتن این کتاب را چنین توضیح داده است:

«هدف این بود که خطاب به تکنوکرات‌ها [منظور تکنوکرات‌هایی که به آمریکا

رفته، قصد داشتند با حضور در کابینه امیرعباس هویدا همان الگوهای آمریکایی را

در ایران پیاده کنند] بگویم این هدفی که شما دارید و بالاتر از شما شاه هم دارد، یک

طمع خام است. این تقلید از غرب و رفتن به سوی تمدن غرب، با زور و درآمد‌های

نفتی، ما را به جایی نمی‌برد و اصلاً به گشایش دروازه‌های تمدن بزرگ منجر

نمی‌شود» (در خشت خام...، ۲۳۲-۲۳۳).

۸. نراقی، احسان و اسماعیل خوبی. آزادی، حق و عدالت: مناظره اسماعیل خوبی با احسان نراقی،

تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی و امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۵۶، چاپ دوم ۱۳۵۷.

احسان نراقی در گفت‌وگو با سیدابراهیم نبوی ماجرای مناظره با اسماعیل خویی را چنین شرح داده است:

«قصدمن از این نوع دیالوگ این بود که حرف‌ها به گوش مردم و مقامات برسد.

چنین گفت‌وگویی در تاریخ روشنفکری ایران بی‌سابقه بود که دو آدم از دو موضوع متفاوت باهم در فضایی صمیمانه و دوستانه صحبت کنند. قصد داشتیم شکلی از گفت‌وگو را باب کنیم که دو مخالف بدون آن‌که به هم اهانت کنند باهم سخن بگویند»

(در خشت خام...، ۲۳۹-۲۴۰).

۹. الف - باستانی پاریزی، محمدابراهیم (و دیگران). زیر نظر احسان نراقی، کیفیت زندگی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۵۷.

ب - کرین، هانزی. آیین جوانمردی، ترجمه احسان نراقی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.

احسان نراقی در کتاب در خشت خام...، ۲۴۱، ماجرای ترجمه این کتاب را شرح داده و بر همان رویکردی که در سایر مکتوبات دارد، پای فشرده است؛ یعنی غرب مضمحل نمی‌تواند به شرق معنوی بیاموزد، بلکه کیش و آیین مروت و فتوت شرقیان است که می‌تواند غریبان را از برهوت برهاند و به وادی ایمن بکشاند.

ج - نراقی، احسان. از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، چاپ دوم ۱۳۷۳.

د - نراقی، احسان. ما و جهان امروز، به کوشش علی دهباشی، تهران: شهاب ناقل و سخن، ۱۳۷۸.

احسان نراقی در گفت‌وگویی جدیدی با نشریه‌ای در داخل کشور با در نظر گرفتن رخدادهای پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ که رویکرد غرب ناگزیر به آن آمیخته شده، از بدبینی معهود خود به غرب فروکاسته و از تجدد در معنای مثبت آن سخن گفته است و شاید این نقش جدید او همان باشد که در کتاب در خشت خام... از آن به نام نصیحت‌های مشفقانه یک عالم علوم اجتماعی سپید موی یاد شده است:

«چهار عنصر تجدد، سنت، آزادی و قدرت، در غرب کنار هم آمده‌اند. غرب هم آزادی‌خواه و هم موجد علم و تفکر است و آزادی برای تمدن غرب مهم‌ترین عامل در رسیدن به این نقطه از پیشرفت و توسعه بود. نراقی تلاش می‌کند از یکسانی برخی مفاهیم در سطح جهان و بشریت سخن بگوید و ضمن تشویق ایرانیان به برخورداری از منافع غرب آن‌ها را به پذیرش تجدد وادارد. انگاره جدید وی آن است که جهان متجدد شده است و باید آن را به‌مثابه تجربه‌های مشترک بشری در سطح جهان پذیرفت ولی عربان‌گری غرب را باید فروهید و از آن کناره گرفت

(← مختاباد، سیدابوالحسن. «غفلت، اسباب‌بازی همیشگی است» (گفت‌وگو با احسان نراقی)، آفتاب امروز، سال اول، ۱۰/۹/۱۳۷۸، ۸).

احسان نراقی کتاب دیگری به نام آموزش و تغییرات اجتماعی در ایران از قرن هفتم تا بیستم میلادی در سال ۱۹۹۶ م به رشته تحریر کشیده است که بنده به آن دسترسی نداشته‌ام.





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی